



# رهائی

سال دوم شماره ۶۶  
پنجشنبه ۱۴ اسفندماه ۱۳۵۹  
شماره ۳۰ زیبا

در این شماره:

● گسترش مبارزات کارگران

وسایستهای ضدکارگری رژیم

● لایحه قانونی بازسازی نیروی انسانی ...

بازسازی دوایر حفاظت ساواک بشیوه اسلامی

● رزمندگان ، انشعاب و مسائل انقلاب ایران (۳)

خانه ازبای بست ویران است

● فدائیان اسلام (۴)

ریشه اختلافات فدائیان اسلام و آیت الله کاشانی

● در حاشیه رویدادها

... و

# گسترش مبارزات کارگران

## وسایستهای ضد کارگری رژیم

بدستال اعلام فلاکت وضع اقتصاد ایران بوسیله رضی صدر در سخنرانی میدان آزادی، رعایتی نیز در یک مصاحبه رادیو و تلویزیونی بطور ضمنی از عدم استیلاعت مالی دولت در پرداخت پاداش و عیدی به کارگران سخن گفت. بدستال آن انجمنهای اسلامی کارخانجات هر گونه فعالیت برای دریافت حقوق و عیدی را از پیش محکوم کردند. حزب توده نیز طبق معمول برای توجیه ورشکستگی اقتصادی رژیم و تسلیت تبلیغ کالای روسی خود محسوسات از حرکات "لیبرالها" در جهت به تعطیل کشاندن کارخانهها و دامن زدن به اعتصابات کارگری کرده و خواستار بالا بردن سطح تولید در کارخانهها و استخراج "خرابکاران" گردید. هنوز قبل و قال آقایان و نصیحت های پدرانه ای بزرگان قوم به پایان نرسیده بود که اعتصابات را نندگان شرکت واحد آغاز کردند. خبری که چنان ناگهانی بود که چمران در سمت فرماندهی عملیات غیر منظم تهدید به فرستادن راننده ای اسبوساز جنوب اراک برای حل بحران در شرکت واحد نمود. اعتصاب بعد از مدتی خاتمه یافت. اما اعتصاب در ایران ناسبوساز آغاز گردید و سپس دخانیات بدان پیوست. هم اکنون زرمه ای اعتصاب در اکثر کارخانهها بگوش میرسد. ماه اسفند، ماه پرداخت عیدی، پاداش و سود ویژه، شاهد اوج گیری جنبش کارگری است، و حرکات اخیر جنبش خیر از آغاز یک جنبش وسیع اعتراضی علیه سیاستهای ضد کارگری رژیم میدهد.



جنبش کارگری ایران هنوز در مراحل اولی رشد خود بسر میبرد. ترکیب اجتماعی خاص طبقه کارگر ایران، عدم وجود یک فضای باز و نسبتاً دموکراتیک در دهه های اخیر، وجود توهم نسبت به "رهبرانی" که وعده های رستگاری میدهند بخصوص در جامعه ای که فرهنگ مذهبی حاکم بوده، اطلاع ابر سرع تقلید در مسیر خود آگاهان بوده ها، نقش مهمی در ادامه ی حیات یکی از وحشیترین و بی کفایت ترین حکومت های جهان دارد. صفت جنبش چپ در تاثیرگذاری بر توده های کارگر از جمله عواملی است که در عدم شکل گیری یک جنبش کارگری نیرومند و پویا که بتواند به خواسته های صنفی - سیاسی کارگران در شکل های کارگری وسیع تحقق ببخشد، نقش داشته است. اما عدم وجود یک جنبش کارگری نیرومند بدان معنی نیست که حرکات موجود که گناه ستاب فراموشده ای بسر می یابند، در تعیین سوازن قوا در جامعه و از آنجا سرسنگگیری

سیاسی حاکمیت - شعارها و برنامه های جناح های مختلف - و شکل گیری جنبش چپ موثر نباشد. با اینحال آنچه بعنوان مجموعه ی تضارفت جنبش کارگری در سالهای اخیر شناخته میشود از جهات مختلف قابل توجه است این جنبش تجارب نشان دهنده ی راستایی است که این جنبش میتواند در آینده بر اساس آن گام بر دارد. طبقه کارگر ایران، دوران رفاه کاذب بعد از اصلاحات ارضی را تجربه کرده و در حالیکه در حیات اقتصادی و اجتماعی حضور همواره زیر چرخهای سنگین سرمایه خرد شده است با نسبه بد درجه ای از قوام اجتماعی دست یافته و برای اولین بار طعم "رشک سرمایه داری" و "بحران اقتصادی" را توانا در فاصله ی زمانی نسبتاً کوتاهی چشیده است. در عمل، امکان جذب سریع به صنایع و خدمات و پس از آن عدم تناسب دستمزدها را بسبب افزایش نرخ کالا، آرایش نموده است. این طبقه هنوز گرفتار مشکلات ناشی از تورم بود که رکود نیز گریبان وی را گرفت. هنوز از مواهب شهرنشینی مستفیض نگردیده بود که صفتی واقعی مهاجرت - بی مسکنی و فقر سرور ازون - را لمس نمود. هنوز آگاهانه سندیکالیستی در او شکل نگرفته بود که ضد کارگری بودن سندیکا های شد ساخته و در درامتها هده نمود. بی آنکه فرصتی بیابد سندیکای دیکتاتوری پنهان سرمایه را بشناسد بیاید دیکتاتوری و خفقان عربان آشنا گردید. طبقه کارگر ایران، قبل از آنکه بتواند به آگاهی درون از خود دست یابد و آسرا به آگاهی بیرون از خود تکامل دهد تحت تاثیر جو عمومی، از توهم رفاه کاذب دوران شاد به توهم جدیدی گرفتار آمد، و پیش از آنکه با مفاهیم جدید سیاسی آشنا گردد، به گذشته رجعت نمود، و از انبیا تاریخ توهم جدیدی را براروی خود یافت. اما اگر در گذشت توهم رفاه در زندگی مادی او جا بی داشت، این توهم جدید در زندگی مادی او او جایی نداشت و شرایط مادی زندگی آنرا تحدید تولید نمیکرد و حتی اساساً آن متضاد بود، او در ذهنیت عقب مانده ی فرهنگی جامعه، اشیای را یافتند بود که در واقعیت زندگی مادی او، آنگاه که محبور بود چرخ کارخانه را بچرخاند در آورد وجود خارجی نداشت. این توهم جدید نمیتوانست و نمیتواند به هنگام رو در رویی با واقعیت، جلای فریبکارانه ی خود را از دست دهد، و به آگاهی از واقعیت نیانجامد. حاکمیت فردای ۲۲ بهمن، خود را سا روند توهم زدایی را آغاز نمود. شماری ناکار بهای کارگران، با اساسا نادیده گرفته شد و با جمله "مفسدین"

ریا کاری مدعی آنرا فرا گرفت و دست آخر بصورت "انجمن ها و شوراهای اسلامی" همچون چماق تکفیر بر فرق آنها فرود آمد. موفقیت های قبل از قیام - حد معینی از کنترل بر روند تولید و توزیع - مورد دستبرد قرار گرفت. زمزمه های انحلال شوراها آغاز گردید. مبارزات سرنوشت ساز تحت گران بدهد - و حتی پایین تر از - کمک مالی تجار تنزل پیدا کرد. و بدین ترتیب کارگران بیسابقه مشاهده ی تاریکی "حکومت مذهب" واقعیت های مادی را لمس کردند.

طبقه کارگر ایران قبل از آنکه بوسه شود همچون یک نیروی مستتر عریض اندام کند، با دگرگونی هایی سریع و تازایی گسترده در معرض تهاجم قرار گرفت و با آنکه سرمایه دمی مهمترین حرکت طی حیات سیاسی و اجتماعی جامعه را نشان داده بود، با ذهنی مستور از روایات و نصیحت های بیگانه و نمایی بسته و با حس عربیزی نفی متافیزیک و نمایان کننده الکتی اشتراکی بعد از قیام با حاکمیت های مذهبی مواجه میگردد که در شمار از او جانبداری میکند ولی در عمل قصد به انحراف کثافت این جنبش را دارد. اما برای آنکه روند توهین زدایی از شتاب نرساننده سرنوشت را کند، صرفاً آشنایی حس با واقعیات و با سرمایه تبلیغات و روشنگری های بیرونی کمونیست پیرامون حاکمیت و تملک آن کافی نبود. علاوه بر این تمام روزانه های سابق حاکمیت - و بیرون تارنا می باید در عمل شکل جادی بخود گیرد، و این به سمن وجود بحران اقتصادی و سیاسی در جامعه عملی گردید.



جنبش کارگری میبایست تجزیه ی جدیدی را آغاز میکرد، میبایست از یک جنبش اعتدالی با فتنه ی سیاسی اما خام و کم تجربه جدا شود. خواست سرنگونی رژیم شاه - به یک جنبش اقتصادی و خود بخودی رجعت نمیکرد. جانبداری حاد در ذهن میبایست نظم میباید برقرار نمود. این نوین با مشکلات و مسائل کمتری متولد شده. این تمام در مرحله ی اول در آن بخش از جنبش بوجود آمد که بحران فلاکت بار اقتصادی قبل و بعد از قیام آنرا از طبیعی ترین حقوق دموکراتیک خود یعنی حق کار محروم کرده بود. رشد وسیع و سریع جنبش بیکاران بعد از قیام آغاز این حرکت جدید بود. ارتش ذخیره ی کار در این مبارزات تجارب مهمی آموخت، او در مقابل خود اوباشی را یافت که بنام پاسداری از انقلابی که خود آنرا برپا کرده بود، به کلوله اش میبندیدند. بیگانه گرفت که وعده و وعید و "صبر انقلابی" شکم را سیر نمیکند. به او گفته شد که نه برای مان بلکه برای اسلام انقلاب کرده است. کارگران بیکار آموختند که حاکمیت حتی از بر آوردن آن بخشهایی از خواسته های عمومی زحمتکشان مانند حق کار که برای حفظ ظاهر در قانون اساسی جمهوری اسلامی کنجاشده شده،

عاجز است. علاوه بر این عدم مهارت فنی کارگران فصولی، پروژه های و ساختمانی، کسبه عمده ترس بخش کارگران بیکار را تشکیل میداد. حتی مانع از جذب آنان در بخشهایی از صنایع گردید که هنوز امکان ادامه ی حیات اقتصادی داشت. نتیجتاً ارتش ذخیره ی بیکاران با پشتوانه های عمدتاً دهقانی و از آنجا مذهبی، و بدون چشم اندازی برای اشتغال کار در جمهوری اسلامی اولین تصادم منافع را بوجود آورد.

عدم تثبیت حاکمیت - و کشمکش های روزانه ی جناح های حاکم - که ساخت اجتماعی آن در زندگی کارگران عدم امنیت فکری، با لارفتن تصاعدی میباید و ثابت ماندن دستمزدها، بود امکان ساخت منسجم تری را بد کارگران میدهد. کارگران سندیج و از طریق شناخت عملکردها در می باید که حاکمیت - حداقل در شکل فکری - به آنها نمیتواند خواسته های آنان را بر آورده سازد، بلکه حتی وضع موجود معیشتی و آنچه را که بخش بعنوان حاصل مبارزاتیشان بدست آورده اند نیز در معرض دستبرد قرار میگیرد. اما ما ضمت طبقاتی رژیم حاکم بعد از قیام و همچنین امکانات فعالیت سیاسی برای کارگران و کمونیست ها، زودتر از آنچه انتظار میرفت، سحر بسه تمام بین این بخش از جنبش کارگری و دولت شد. هنوز خاطره ی قیام خونین بهمن ماه در ذهن مردم زنده بود که مبارزات کارگران شاغل در اسفند ماه بر سر مساله ی سود ویژه شکل گرفت، و پس از آن در اشکال مختلف و عمدتاً خود بخودی - بخصوص پس از تصویب قانون لغو سود ویژه - با دامنه ی نسبتاً وسیع، بسه حیات خود ادامه داد.

در تجارب جنبش کارگری بعد از قیام، نکته ی مهم دیگری نیز چشم میخورد. دولت شن کارخانجات و صنایع عمده در سطح کشور، و تملک واحدها توسط دولت سرمایه داران بجای سرمایه داران منفرد، اعتصابات را سرعت علیه رژیم کائنانیزه میکند. رو درویی دولت با خواسته های زحمتکشان شناخت امیر - تک (تخریبی) کارگران را از دولت افزایش میدهد، عیل اجتماعی کارگران و انعکاس آن در ذهن ساده ی کارگران غیر آگاه، مؤثرتر از هر تبلیغ سیاسی، ارتباط عملکردهای ضد کارگری سرمایه داری را با دولت، نشان میدهد. کارگران در روندی قرار میگیرند که سندیج دریا بند که کارفرمای جدید، از کارفرمای گذشته کمتر فهار نیست. مضاف بر اینکه "دولت مکتبی"، اساساً راه حل دیگری جز اعمال قهر در مقابل کارگران نمیشناسد. در حقیقت مجموعه ی این شرایط در دوره های اتفاق می افتد که بطور مداوم حوادث سیاسی مهم، گاه حتی با ابعاد منطقه ای و بین المللی، در ایران بوقوع میپیوندد. کارگران ایران نمیتوانند نسبت با این حوادث بی تفاوت باشند. گاه بی آنکه در شرایط طاقت فرسای زندگانی آنان تغییری حاصل شود،

**پرتوان تر باد اتحاد کارگران علیه سرمایه داران**

بدلیل عمدتاً سیاسی و روسیایی و باز تحسنت تاثير جو سياسي حاکم مبارزاتشان با آهنکی کندتر ادامه می یابد و گاه شناسی بیش از اندازه می یابد. همانگونه که مبارزه ای اقتصادی، در چگونگی شکل گیری مبارزه ای سیاسی و فضای سیاسی موثر است، خود مبارزه ای سیاسی و حتی کشمکش های درونی هیات حاکمه نیز در شکل گیری مبارزه ای اقتصادی موثر است. بهم پیوستگی عامل اقتصادی و سیاسی، بنحو بارزی خود را در مبارزات کارگران نشان میدهد، چنانکه در طی دو سال گذشته، با پیدایش اولین خلل در صفوف حاکمیت، جنبش کارگری اوج میگيرد و خود صف بندی حاکمیت موثر می افتد و همینکه زمزمه ای اعتمادیات بگوش میرسد، جناحین حاکم به نقلهای خود برای رسیدن به وحدت و یا مقصر دانستن جناح رقیب در "تاسامانی"، ادامه میدهند.



اینرا که جنبش کارگری به کدام سو میرود، نه صرفاً خود جنبش کارگری - با توجه به مجموعه ای ساخت اجتماعی و تجارب سیاسی - بلکه سمت حرکت عمومی جنبش سیاسی در جامعه تعیین میکند. تجارب متعدد جنبش کارگری در کشورهای که طبقه ای کارگر آن از انسجام طبقاتی برخوردار نیست، و جو عمومی سیاسی و رهبری مبارزات سیاسی - عمدتاً در دست لایه های میانی و یا حتی نوقانی بورژوازی است - مؤید آنست که کارگران میتوانند تحت تاثیر گرایشات غیر پرولتری قرار گرفته و جدا از هویت مستقل اجتماعی خود، به دنباله روی از این حزب و یا آن گروه غیر کمونیست بپردازند. نمونه های متعددی در جنبشهای کارگری جهان وجود داشته است که جریانات کارگری، تحت تاثیر برنامه های بظاهر "مترقی" اما در واقع ارتجاعی، علیه منافع تاریخی خود عمده کرده اند. در حقیقت در این نوع جوامع مرحله بندی سنتی رشد کیفی جنبش کارگری (ابتدا اقتصادی و سپس سیاسی)، در هم شکسته میشود و حلقه های متداوم و لاینقطعسی از مبارزات اقتصادی و سیاسی (که لزوماً کمونیستی نیست) را بر سرنوشت کمونیست جنبش کارگری تحمیل میکنند. هر قدر جنبش کارگری بی تجربه تر و ضعیف تر باشد و هر اندازه جنبش کمونیستی دشت تر و ناتوان تر هر دوران مشخص از مبارزه، بیشتر بنفیع جریانات و اقشار غیر پرولتری خواهد انجامید. از تجارب دیگر جنبشها و تجارب تلخ گذشته که بگذریم، تجربه ای فام ۲۲ بهمین نزدیکترین تجربی مملوس در این زمینه است. جنبش کارگری ایران امروزه در شرایطی اعتلا می یابد که جو عمومی نا رضایتی در جامعه به نفع جناح "لیبرال" هیات حاکمه (که فریبکارانه خود را جز نیروهای ایوزیسیون قلمداد نموده است) سنگینی میکند. رهبری

بخش مهمی از جنبش سیاسی بدست مجاهدین است که ضمن تبلیغ اندیشه های انقلابی و همسویی با "لیبرالها" توانسته اند بخش نسبتاً عمده ای از نیروهای فعال را بسمت خود جلب نمایند. جریانات رویزیونیست با تبلیغ شعارهایی ضد کارگری همچون "افزایش تولید" در کارخانجات و حمایت از حاکمیت در کل آلود نمودن آب به نفع جناح "لیبرال"، هیات حاکمه عملاً موثر افتاده اند، از اینرو وظایف بسیار مهم و سنگینی در ایجاد سیاسی - ایدئولوژیک و اقتصادی در مقابل کمونیستهای ایران قرار میگیرد، وظایفی که نپرداختن به آنها - در حد توانایی - میتواند به انحراف مجدد جنبش کارگری و همه گیر شدن شوهمی جدید منجر گردد. این وظیفه در راستای سیاسی، همانا تبلیغ بدیست مستقل چپ - بعنوان آن مشی سیاسی که میتواند جنبش مستقل کارگری را به سمت هدف تاریخی خود یعنی سوسیالیسم رهنمون سازد، میباشد. ترجمه ای عملی چنین وظیفه ای، مبارزه ای حاد و بی امان علیه جناحین حاکم و تبلیغ خواستهای بحق توده های زحمتکش است. امری که تصور تحقق مثرشمر آن در شرایط حاضر، بدون اتحاد عمل نیروهای چپ، همانقدر کودکانه است که تصور اعتلای انقلابی جنبش. اما این مبارزه سیاسی که بیشک میتواند ابعاد گسترده ای را بخود اختصاص دهد، بدون مبارزه ای ایدئولوژیک علیه جریاناتی که با لفاظی سوسیالیستی ولی در حقیقت با امیال بورژوازی سعی در منحرف کردن مبارزات کارگری دارند، میسر نیست. این مبارزه ای ایدئولوژیک - یک نه در انزاع، بلکه در مورد مسایلی مشخص - همچون نقش دولت، خرده بورژوازی، مسأله ای افزایش تولید... - باید ادامه یابد و نه تنها رویزیونیسم را افشا کند، بلکه ماورای چپ را که گسترش موقتی سازمانی خود را با اعتلا انقلابی جنبش یکسان قلمداد میکند، مورد نقد و بررسی قرار دهد و به مبارزه ای ایدئولوژیک دامن بزند. اما این مبارزه ای ایدئولوژیک نیز به تنهایی کافی نیست، بلکه علاوه بر آن باید وسیعاً در مبارزه ای اقتصادی کارگران شرکت نمود و آنرا سازماندهی نمود. ما اسفند فرصت مناسبی است که مسأله ای مبارزه برای سود ویژه و عیدی و پاداش را که خواست همگانی جنبش کارگری است، سازمان داد. شعارهای سیاسی این سازماندهی باید حول خط کشی حاکمیت، خط کشی با رویزیونیست ها، و تبلیغ جنبش مستقل کارگری باشد. باید آنچنان شعاری را انتخاب نمود که علیرغم آنکه از خواستهای عمومی کارگران نشات میگيرد، به دنباله روی کورکورانه از آن منجر نگردد. باید از ماه اسفند بعنوان ماه اعتلای خواستهای اقتصادی جنبش کارگری و در جهت رادیکالیزاسیون آن و تجربه اندوزی بیشتر استفاده نمود.



# فدائیان اسلام (۴)

## ریشه اختلافات

و- رازی

### فدائیان اسلام و آیت الله کاشانی

در سه شماره قبلی، ضمن اشاره به مسخ و قبحانهی وقایع تاریخی یکصد سال اخیر توسط رژیم جمهوری اسلامی، دربارهی آغاز فعالیت فدائیان اسلام و ترور کسروی و رابطنی ایسر ترور با "کشف الاسرار" آیت الله خمینی، بنا بر ارائه نمونه‌های متعددی از این کتاب، سخن گفتیم.

گفته‌ایم و لازمست هر بار بگونه‌ای تکرار کنیم که قیام مسلحانهی بهمن ماه توده‌ها و سرنگونی رژیم جنایتکار پهلوی، اگر به فاجعه تمام رژیم جمهوری اسلامی منتهی نشد و اس فاجعت، از دو سال پیش با این طرف، انبار ویرانگرانهی خود را در وجهیه و جیب‌ها از خاک این سرزمین بر جا نمیگذاشت، بحسب دربارهی فدائیان اسلام موردی پیدا نمیگردد زیرا که در بررسی تاریخ سی ساله‌ی اخیر ایران (تاریخ بمفهوم واقعی آن و نه بسکه روایت جمهوری اسلامی)، نقش فدائیان اسلام آنچنان ناچیز است که در شرایط عادی، اشاراتی کوتاه (در زمینهی نقش غالباً خائنه‌ی آنها)، سنده بود. ولی در شرایط مشخص کنونی، پرداختن به مشروعه‌طلبی شیخ فضل الله و حکومت اسلام خواهی فدائیان اسلام، بنا بر ساخت ریشه‌های رویدادهای دو ساله‌ی اخیر و در صاحب ماهیت واقعی جمهوری اسلامی بسیار می‌دهد. چرا که مشروعه‌ی شیخ فضل الله، حکومت اسلامی نواب صفوی و جمهوری اسلامی آیت الله خمینی، حلقه‌هایی از یک زنجیر است - زنجیری برای در جهل و اسارت ننگه داشتن توده‌ها؛ آنهم درست در لحظاتی که زحمتکشان، رهایی از بندهای ستم را نشانده میگردانند... و غافل از اینکه امپریالیست‌ها و حدایان سرمایه، هنوز "چشمه‌های تسازه و جعبه‌های مارکیری خیره‌کنندهی نوظهور، دراخته دارند. (۱)

بازی، در شماره قبلی گفتیم که رابطنی آیت الله کاشانی با فدائیان اسلام چنان بهمین گره خورده است که بدون بحث دربارهی آیت الله کاشانی نمیتوان دربارهی فدائیان اسلام سخن گفت. در همانجا اشاره کردیم که آیت الله کاشانی در سال ۱۳۲۵ با آغاز حکومت دکتور مصدق (اردیبهشت ۱۳۳۰) بعنوان کما لندوی آیت -

الله کاشانی و عمال بی اراده‌ی او عمل میگردند. ولی از همان اولین روزهای حکومت دکتور مصدق، بدلائلی که اشاره کردیم، اختلافات بین آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام، و احتمالاً باره‌ای از نافرمانی‌های آنها از آیت الله کاشانی، آغاز شد. و بالاخر در شماره قبلی، پس از طرح این اختلافات، مدت مدتی که برای یافتن ریشه‌های اصلی اختلافات آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام باید بد گذشته آیت الله کاشانی، بمبارزات و سبش سیاسی او مراجعه کرد.



در آرشیوهای وزارت خارجهی انگلیس دربارهی آیت الله کاشانی چنین آمده است:

"بدرستی از پیشوایان مذهبی بود که با انگلستان حکومت دیرینه داشت و بر سر مبارزه با سیاست دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان بقتل رسیدند. مرگ پدر، کاشانی را دشمن آشتی ناپذیر انگلستان ساخت." (۲)

ماهها پس از کودتای ۲۸ مرداد، وقتیکه آیت الله کاشانی (بدلایی که در همین مقاله خواهیم دید) با باره‌ای از جنبه‌های سیاست حکومت سیهید زاهدی به مخالفت خوانی برخاست، در ضمن مصاحبه‌ای با خبرنگاران داخلی و خارجی چنین گفت:

"من از ۲۴ سالگی تا بحال همیشه در مقابل انگلیسی‌ها چه در بین انهرین و چه در ایران، با مساعدت ملت ایران فداکاری کرده‌ام." (۳)

در مورد آیت الله کاشانی خیلی چیزها میتوان گفت ولی در مورد احساسات شدید ضد انگلیسی (نه ضد امپریالیستی) او تردید نمیتوان داشت. احساسات ضد انگلیسی در آیت الله کاشانی آنچنان شدید بود که حاضر بود (جر با کمونیست‌ها) با هر نیرویی حتی با فاسیم آلمان سازد. مهدی عراقی، یکی از اعضا قدیمی فدائیان اسلام مینویسد:

"بسیار ضد انگلیسی در وجود کاشانی سابقه داشت تا وقتی که ((از عراق)) به ایران آمد و مسالهی آلمانیها مطرح شد، کاشانی تقریباً با آلمانیها صاحب علیه انگلیسی‌ها، وقتی که متعین به ایران آمدند، ((انگلیسیها)) کاشانی را بعنوان ستون پنجم (آلمان)) گرفتند." (۴)

آیت الله کاشانی به "تقریباً" بلکه حقیقتاً از اعضا آنهم از اعضا برجسته و مؤثر ستون پنجم آلمان بود. ستون پنجم آلمان، برهبری جاسوسان برجسته‌ای نظیر ما بر، کومونا، سولنده، اسپرن و غیره، قرار بود که پسران مصدق امپریالیست‌ها را در ایران کودتا کنند و سرهنگ زاهدی (سرلشکر زاهدی زمان کودتای ۲۸ مرداد)، بجای رضا خان بتواند رئیس جمهور اسباب گردد. (۵)

در اینجا ممکن است ادعا نمود که آیت الله کاشانی علاوه بر احساسات شدیداً صمیمانه انگلیسی، (ضد طاغوت اول)، رضا شاه، همسرم بود، چرا که شخصی کودتا جاسوسان آلمانی / سرهنگ زا هدی / آیت الله کاشانی / این بختیسماری و بسیاری از رجال سرشاس و افسران آرسد، (۶) در واقع علیه سلطنت رضاخان بود، پس آیت الله کاشانی هم با "طاغوت اول" مخالف نبود. در جواب فقط یک نمونه را متذکر میشویم: آیت الله کاشانی پس از اینکه مراجع تقلید از او خواستند که عراقی را ترک کند (۷)، به ایران برگشت و در مجلس موسسان رضاخانیسمی (برای انتقال سلطنت از خاندان قاجاریه به خاندان پهلوی) بعنوان شماسدهای تهران و طرفدار رضاخان، شرکت کرد. (۸)

آیت الله کاشانی، البته (مانند سایر پیر روحانیون) با "طاغوت دوم" محضربا شاه، نیز مخالفتی نداشت. او در ۱۳۲۲/۲/۱۰ چنین گفت:

"شاه ما خیلی با فاروق، پادشاه مصر، فرق دارد. پادشاه ایران به ما سید فاروق، ناسد و هوساز است و نمک دیکتاتور و مستبد، شاه یک مستبد تربیت شده و عادل است." (۹)

ایوانف در کتاب "داریج نویی ایران" (ترجمه فارسی صفحه ۱۲۶)، در بحث مربوط به فلسفی شدن صنعت نفت، مینویسد:

"گروه مذهبی برهبری کاشانی دارای جنبه های ضد انگلیسی (بود). کاشانی در زمان جنگ بین الملل دوم به علت داشتن نمایان فاشیستی بوسیلهی مقامات انگلیسی دستگیر و زندانی شده و پس از آن بوسی ایلالت ساخته همکاری کرده بود."

بهر حال پس از نکتت ارتش هیتلری در استالینگراد، طرح کودتا عظیم ماعد، پس از ورود متفقین به ایران، عده ای از معروفترین رجال سیاسی و افسران ارتش و آیت الله کاشانی دستگیر شدند. آیت الله کاشانی مدت ۲۸ ماه در زندان انگلیسی ها بسر برد. این سوخت ۲۸ ماهه و تمام با سدرتاری های فراوان، کسبهی آیت الله کاشانی سید، انگلیسی ها را دراز عبور قابل شوکتیسمی رساند. آیت الله کاشانی آنچنان نفرتیسمی از انگلیسی ها پیدا کرد که حتی حاضر نبود یک انگلیسی رویرو شود. تنها استثناء در این مورد، قبول انجام مجامع با "ملمر" خبرنگار دیلی اکسپرس، پس از ترور رژیم پهلوی، حسین همکل که هنگام مجامع "ملمر" با آیت الله کاشانی حضور داشت از قول او چنین نقل میکند:

"من مصاحبهی خوا رد کرده مسودم... خاطر اینکه ابل و غار تسمیرا دوستیدارم. من اعتقاد دارم کسبه همدی انگلیسی ها سک دستند و لیسیمی آنهایی که برای تو بیش من وساطت

کردند گفتند که تو مثل انگلیسی ها سک نیستی." (۱۰)

مبارزهی آیت الله کاشانی با دولت انگلیسی ر نیز با سرسپردگان انگلیسمان در ایران نظیر قوام السلطنه ها، هژیرها و رزم آراهها همزمان دستگیرانه ادامه داشت. عمده سال انگلیسی نیز هیچ فرصتی را برای آزار او از دست ندادند.

در فروردین ۱۳۲۲، آیت الله کاشانی به دستور قوام السلطنه، توفیق میشود و مدت دو سال در تبعیت آباد قزوین در حالت تبعید بسر میبرد.

در بهمن ۱۳۲۷، در دانشگاه تهران توسط راضیخواهانی پادشاه محض، قصد می نمود (۱۱) و همان شب، بدستور رژیم آراهی به پهنای انگلیس در جیب حاج آراهی گذارت خبرنگاری "فجر اسلام" وجود داشت. آیت الله کاشانی را پس از کشتن و تخریب "سید"، حالا میخواهی شاهرا بکنی، مساعدت گرفتار شاه و از آنها به دستمان میفرستند. آیت الله کاشانی مدت ۱۶ ماه در لبنان در تبعید می ماند.

آیت الله کاشانی، بعدها (نظام خود را از هژیر و رژیم آراهی و قوام السلطنه میگرد: هژیر و رژیم آراهی، توسط قدامتیبان اسلام مقتبل ممرست و نفقتی فعال آیت الله کاشانی در سبوط حکومت چهار روزهی شومام در ۳۰ تیر ۳۱، انکار میس است.



آیت الله کاشانی با اس گذشتهی سیاسی، همچنین مدت فقط یک رهبر مذهبی باشد و بنا به اصطلاح معروف جمهوری اسلامی، یک رهبر مذهبی سیاسی بود. و به تعبیر درست تر (یعنی حافظ آزیتد حاندی) "اصورت رهبر سیاسی" مذهبی در آمده بود. اما فسادشان اسلام در عوانم دیگری بسر میبردند. و پس از روی کار آمدن دکتر مهدی بازرگانیت ۱۴۰ بی بردند که از سال ۴۵ تا آنوقت، بارجهای بیش نبودند و بصورت فعال بی آراهی آیت الله کاشانی عمل میکردند. همانطوریکه در شمارهی قبل، از سوئال آیت الله کاشانی (در مصاحبهی با حسین همکل در بیوت لوزان) و نامهای به آیت الله کاشانی آورده و با بطوریکه امروز فدائیان اسلام، مستویند آیت الله کاشانی "سیاسی کار" شده بود.

"اما جواب، سیاسی کار نیست. بلکه سیاست سیاسی کار باشد و میخواهید سیاسی کار باشد، بیانی مکتبی به او اجازه نمیدهد که اینگونه باشد." (نظام انقلاب، شماره ۲۱، ۱۲/۹/۵۹)

"حزب محمد مهدی عیدخدا بی" (۱۲)، حزب دکنر حسین قاطمی، میفرماید:

"نواب معتقد بود که شاه و مصدق و مرحوم کاشانی به توافق رسیده اند، قربانی این توافق، عزت مغربی و باران نش هستند." (نظام انقلاب)

(۵۹/۵/۲۵)

حجت الاسلام لوازانی، از اعضاء جادیس فدائیان اسلام، میگوید:

"... در واقع منبند گفت که مرحوم نواب با اعضاء جبهه ملی از تظاهرات نزدیکی نداشت و مرحوم کاشانی واسطه بود. ایشان تعهد کرده بود که اگر اینها بیایند روی کار، ما میتوانیم خواسته های دینی مان را بوسیله ای اینها اعمال کنیم. فدائیان اسلام و نواب که معتقد به سبانی مذهبسی بودند و از مراجع تقلید و پیشوایان شخصی مرحوم کاشانی، روی این حساب، گفته های ایشان را قبول کردند... بعد هم که آنها حاضر شدند برنامه های اسلامی را اجرا کنند، نتیجتا این مخالفت شدت پیدا کرد و بارها مرحوم نواب به آنها اعلام کرد و نامه نوشت، حتی بگمرتبه خود من واسطه و پیغام بر از طرف مرحوم نواب بودم با اتفاق یکی از برادران ما بنام آقای شیخ محمدرضای نیکنام به منزل مرحوم کاشانی رفتم، در همین باره منا بود که توی محرم حیاط با ایشان ملاقات کردیم و پیغام مرحوم نواب را به ایشان دادیم که شما مگر یکی از شکایاتتان این نبود که در این کشور عرق فروشها بیشتر از دکان ناخوانی است و مسردم را بر علیه دولت، ما و شما بودیگران تحریک میکردیم که مردم قیام کنند، پس چه شد حالا که حکومت را در دست گرفتید در این فکرها هستید؟ ایشان در جواب ما گفت: بروید بسوادها، شما نمیفهمید. ما باید اول سالی نفت را تمام کنیم و بعد به اصول دینی برسیم." (پیا، انقلاب، شماره ۲۴، ۵۹/۱۰/۷)



خلاصه کنیم: تردیدی وجود ندارد که احساسات ضد انگلیسی (به ضد امپریالیستی) در آیت الله کاشانی بسیار شدید بود. آیت الله کاشانی، بر خلاف رهبران جمهوری اسلامی و روحانیون عموماً، نه ضد اجنبی (که غالباً با مواضع ضد امپریالیستی عوضی گرفته میشود) بلکه فقط ضد انگلیسی بود، و این احساسات ضد انگلیسی، بطوریکه دیده ایم، انگیزه های صریحی شخصی داشت. و در این احساسات ضد انگلیسی، روحانیت (جز تنی چند از روحانیون توکمر و سرسپرده های آمریکا نظیر نمس فئات آبسادی) کسی با او همراه نبود.

مبارزه ی پیکیر آیت الله کاشانی با دولت انگلیسی و سرسپردگان معروف آن نظیر قوام الطننه ها، هژیرها، رزم آراها را همه هیچوجه نمیتوان مبارزه ی دولت انگلیس با

اسلام و با مبارزه ی روحانیت با دولت انگلیسی تطبیق کرد، (۱۴)

الهیته آیت الله کاشانی در اعتقادات ضد کمونیستی چیزی از روحانیون دیگر کم نداشت و حتی همان احساسات شدیداً ضد انگلیسی او مانع از این نشد که در کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد شرکت فعال داشته و در موفقیت آن نقش فاطمی ایفا کند. چرا که در اینجا دیگر انگیزه های شخصی با هر قدرت و شدتی که باشد در مقابل منافع طبقاتی کم رنگ میشود ... و شد.

ماهها پس از کودتای ۲۸ مرداد، پس از بازگشت شاه به ایران، سوار خیا - رهبری حزب توده، پس از آبراز خوشحالی روحانیت در مورد "رفع خطر از دین و مکتب و پیسنس از سرکوب توده ها، مخالفت خواهیهای آیت الله کاشانی در زمینه ی تحدید رابطه ما انگلستان و قرارداد کسرسیوم، و شکوه های ایشان از سرلشکر زاهدی در مورد فراموش کردن قبول و ترارهای خود در کوتاه کردن دست انگلیسی ها (نه آمریکایی ها) از ایران، دیگر ناشیری نداشتی کسی را فریب نمیداد. آیت الله کاشانی توی ۲۷ مرداد به مصدق نوشته بود: شما "عز انکهی صغری کردید". وانی ماهها بعد از کودتای ۲۸ مرداد، یکی دو اعلامیه و مباحثه ی آیت الله کاشانی در مخالفت رقیق و متوسط با حکومت سبید زاهدی و نامه اش به دبیر کل سازمان ملل (که این روزها زیساد درباردی آنها سرورده براف ساندازند)، دیگر اثری نداشت. توسط های بی شمار او بعد از ۴۰ تیر ۳۱ و بجز خیا نثار در ۲۵ تیر ۳۱ مرداد ۳۲ نه مبارزه ی توده ها علیه امپریالیسم انگلستان (و نه احساسات کینه توزانه ی ضد انگلیسی از) هنوز از خاطره ها فراموش نشده بود. بعد از ۲۸ مرداد، بتم کلاه "ضد امپریا - لیست" بودن آیت الله کاشانی ریخته بود، و این بار، آیت الله کاشانی به بوسلیهی دکتر مصدق بلکه گویا توسط خودش "لکهی حیض" شده بود. در آن هنگامی آتش و خون در کوجه ها، در زندان ها، در تکنجده کاغها و در میدانهای خیر، رنجورده های نظیر اینکه "من از ۲۴ سالگی تا بحال همیشه در مقابل انگلیسی هسا ... فداکاری کرده ام"، دیگر کسی را به هیجان نمیآورد. دیگر حتی آیت الله کاشانی هم رنگ نداشت.

همان کلاهی که آیت الله کاشانی قبل از حکومت مصدق، در مورد استقرار حکومت اسلامی، بسر فدائیان اسلام گذاشته بود، سرلشکر زاهدی پس از کودتای ۲۸ مرداد، در مورد کوششها کردن دست انگلیسی ها (نه آمریکایی ها) از ایران، بسر آیت الله کاشانی گذاشت.



برای پی بردن به ریشه ی اختلافات آیت -

مرك بر امپریالیسم جهانی به سروردگی امپریالیسم آمریکا

اللہ کاشانی و فدائیان اسلام از دست کسب‌داز  
بگزارویده دیگر نیز به ساله نگاه کنیم.

"دکتر بقایی در ضمن نطق خود در سلسله  
علیه انگلیس گفت: خاک نعلین آیت  
اللہ کاشانی یک میلیون مرتبه از  
کله‌های سیاستمداران انگلیسی بسا  
شرافت تر است." (۱۴)

آقای دیلمر" در پایان مصاحبه با آیت‌الله  
کاشانی،

"تا مهای به دلیلی اکسپوز، بصورت ریسر  
ارمال کرد: خدایا کمکم کن... مسردم  
کمکم کنید... یکساعت مصاحبه کرده‌ام  
در میان حرارت و التهاب... مصاحبه  
با سیاستمداری که بلاشک در ایست  
بسیست سال گذشته مانندش را ندیدیم یعنی  
بعد از آنکه بیست سال پیش در واقع  
آتش‌سوزی "ریسختاک" (۱۵) با هیتل‌س  
مصاحبه کردم، چنین مصاحبه‌ای پیش  
نیامده بود." (۱۶)

از عبارت کم و بیش مبالغه‌آمیز "دیلمر" (بویژه  
اینکه دیلمر، در آن جوهریانی پس از تسرور  
رزم آرا بدیدن آیت‌الله کاشانی رفته بود)  
و خصوصا از خرده فرمایشات دکتر بقایی، نوکر  
امریکا، که بگذریم، به واقعیت نزدیکتر است  
اگر بگوئیم: آیت‌الله کاشانی هر چه بود،  
برجسته‌ترین شخصیت روحانی پنجاه سال اخیر  
ایران بشمار مسرود. هیچ یک از روحانیسون  
کنونی، بد تشبیهی، با آیت‌الله کاشانی قابل  
قیاس نیست (آیت‌الله کاشانی را مجموعاً تا حد  
در هیچ زمینهای با نادر سلطان حسینی  
روحانیست، یعنی آیت‌الله پروچریدی مقایسه  
کرد). اگر بخواهیم تصویر ششگانه (نه کاملاً)  
دقیقی از او بدست بدهیم باید بگوئیم کسه  
چشمگیرترین خصوصیات چهار تن از روحانیسون  
کنونی (آیت‌الله خمینی، آیت‌الله شریعتمداری،  
آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله بهشتی) را آیت  
اللہ کاشانی به تنهایی در خود جمع داشته  
با اینهمه، از نظر بیعتن سیاسی، آیت‌الله  
کاشانی نباید پیش از همه با آیت‌الله  
شریعتمداری قابل قیاس باشد و حداقلاً  
اختلافات آیت‌الله کاشانی با فدائیان اسلام  
را میتوان با اختلافات آیت‌الله شریعتمداری  
و آیت‌الله خمینی مقایسه کرد.

در شماره‌ی قبل گفتیم که آیت‌الله  
کاشانی از سربیت، حجر فکری و تفکرات ما  
قبل سرما به داری شیخ فضل‌الله‌ها، نواب  
مقوی‌ها و آیت‌الله خمینی‌ها، بسیار فاعلمه  
داشت و از نوعی پیش‌ساز بورژوازیسی  
برخوردار بود. چند نمونه‌ای که در زیر  
ارائه میشود بخوبی میتواند طرز تفکر  
آیت‌الله کاشانی و تفاوت آنرا با ترمشروع  
طلبی شیخ فضل‌الله‌ها، نواب مقوی‌ها و  
آیت‌الله خمینی‌ها، بنمایان بگذارد. پیش  
اساس نمونه‌های زیر، اگر آیت‌الله کاشانی  
امروز زنده بود (علیرغم تمام تحلیل‌هایسی  
که در جمهوری اسلامی از وی بعمل می‌آید)

باحتی میتوانست بعنوان "لیبرال" و "غیر  
مکنسی مورد تکفیر قرار گیرد.  
آیت‌الله کاشانی طرفدار قانون اساسی  
بورژوازی سابق بود و در زمان تشکیل مجلس  
موسسان در سال ۱۳۲۸، از تبعیدگاه خود در لبنان  
طی پیامی در دفاع از مشروطیت و مخالفت با  
تغییر قانون اساسی، چنین نوشت:

"آقایان نمایندگان... عمر خود را عمر  
اعراض مشروطیت قرار ندهید. قانون  
اساسی خونبهای جمعی کثیر از مردم  
غور و وطنخواه دیندار است. چقدر  
نهب اموال و هتک اعراض، اتلاف نفوس  
در آن راه شد، بهر ترتیب است ننگدار  
ید تغییر کند... هموطنان عزیز،  
در جلوگیری از تغییر قانون اساسی و  
دیکتاتوری و مظالم خانمان سلسوز  
فداکاری لازمست. نمیتوانند همه را  
بکشند یا حبس نمایند. حرف حساب  
ملت با جدیت در دنیای امروز پیش  
می‌رود." (۱۷)

آیت‌الله کاشانی وقتی که از تبعید لبنان  
به ایران برگشت، در پیامی (که توسط دکتر  
بقایی خوانده شد) خطاب به مردمی که در مقابل  
خانه‌اش جمع شده بودند بروی "اسباب مادینه"  
تکیه کرد:

"بسم الله الرحمن الرحيم. بین از سلام،  
برادران عزیزم، چون دنیا دار اسباب  
است و هیچ امری بدون اسباب مادینه  
سیر نیست صرف دعا نباید فتنه است  
ورزید. باید همه دست برداری و اتحاد  
و صمیمیت بهم بدهید و در امور  
اجتماعیه همت و مجاهدت و فداکاری  
نمائید..." (۱۸)

در گرمای مبارزه‌ی توده‌ها علیه میرالیم  
انگلیستان و تئیکه فدائیان اسلام و روحانیسون  
و برخی از بازاریان، در زمینه‌ی ستن عرق  
فروشیها، حجاب اسلامی و بیرون راندن زنان  
از ادارات، یافتاری می‌کردند، آیت‌الله  
کاشانی چنین گفت:

"استنمازگران انگلیسی در این ایام  
از راه دیگری وارد شده اند و میخواهند  
در مبارزه اخلال کنند. در این ایام  
نامه‌هایی با امضاء بن میرسد که چرا  
شروب فروشیها را نمی‌بندند، چرا  
زنها را از ادارات اخراج نمی‌کنند،  
چرا دستور نمی‌دهید خانمها چادر بپوشند  
کنند (بیتها یا توکران مستقیم  
انگلیس هستند یا مغرضند یا نمی‌فهمند).  
(۱۹)

و پیداست نواب مقوی که (ما سند آیت‌الله خمینی)  
"در مکتب داشت"، در این باغها نبود. نواب  
مقوی (ما سند آیت‌الله خمینی) از همان روزاول  
خواهان اجرای احکام حکومت اسلامی بود، نه  
یک کلمه کم، نه یک کلمه زیاد. ولی چنین  
نمیشود. فدائیان اسلام از همان آغاز  
حکومت دکتر ممدق درمی یابند که مدت پنجسال



مزدور بدون جیره و مواجب آیت الله کاشانی بوده اند. اگر ترور کمتری، لااقل "اجسور اخروی" داشت ولی کشتن هژیر و رزم آرا، نسه بدرد دنیایشان میخورد و ند بشرد آخرتشان. آنها هیچگونه دشمنی با هژیر یا با رزم آرا نداشتند و از هر طرفه جرثکهای می انداختند میدیدند که از این دو ترور، چهار لاک بیضا ضرر کرده اند.

اگر ترور هژیر و رزم آرا از هیئت جهت نفعی برای فدائیان اسلام (و اسلام) نداشت ولی کشتن دکتر مصدق لااقل "اجر دنیوی" بدنیال داشت. در شماره ی قبل گفتیم که فدائیان اسلام فقط ده روز پیش از محو شدن کابینه ی دکتر مصدق مجلس، تصمیم بدکشتن او میگرفتند. "تاریخ فدائیان اسلام، نویسنده "تاریخ سی ساله ی اخیر ایران" و "غریب دکتر حسین قاضی یعنی دولت محمد مهدی عمده خدا بیسی میگوید:

"برای خواب مضمون، اوایل حکومت دکتر مصدق با او اثر حکومت رزم آرا و فاطمی نداشت." (پیام انقلاب شماره ی ۲۱ - ۵۹/۹/۱۲)

آغاز حکومت دکتر مصدق، آغاز اختلافات و ناخرمائی های فدائیان اسلام از آیت الله کاشانی است. فدائیان اسلام در تصمیم قتل دکتر مصدق (در اردیبهشت ۳۰) و سوء قصد به دکتر فاطمی (در آبان ۳۰)، از مرجع دیگری (غیر از آیت الله کاشانی) دستور گرفته اند، بدلالی که در شماره ی قبل ذکر کرده ایم این دو مورد، به احتمال قریب به یقین، بدون مشورت و حتی بدون اطلاع آیت الله کاشانی، تصمیم گرفته شد. در اینجا این سئوال میتوان مطرح شود: فدائیان اسلام که مدت پنج سال فقط بدستور آیت الله کاشانی عمل کرده اند اکنون از کجا دستور میگرفتند؟ آیا بدستور مستقیم و یا مخ الواسطه، از همانجایی نبود که اخوان المسلمین از آنجا دستور میگرفتند؟ یا اینکه شواهد بسیاری بر این امر میتواند گواهی دهد ولی ما هنوز غاکتهای لازم برای پاسخ دقیق باین سئوال را در دست نداریم. اما آیا دکتر فاضلی، در آغاز حکومت مصدق، بی علت در باختر امروز نوشت:

"جلسه ی آینده ی فدائیان اسلام در لندن تشکیل خواهد شد"؟ (به نقل از همان شماره ی مجله ی پیام انقلاب)



اکنون که زیر و بم رابطه ی آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام (در سالهای ۲۵-۲۸) و ریشه های اختلافات آنها پس از روی کار آمدن مصدق را به اختصار بررسی کرده ایم، برگردیم به سالهای ۲۸ و ۲۹ یعنی بزمان ترور هژیر و رزم آرا - زمانیکه فدائیان اسلام بصورت کمابند ها و عمال بی اراده ی آیت الله کاشانی عمل میکردند. بینیم که ترور هژیر، دلیل

ابطال انتخابات مجلس شانزدهم و بازگشت آیت الله کاشانی از تبعید بود و ترور رزم آرا، آن طوریکه فدائیان اسلام امروز با وقاحت تمام اعلام میکنند: "نفت را ما ملی کردیم، اگر رزم آرا را میکشتم، نفت ملی نمیشد" (۲۰) سر آغاز نهضت نفت؟ در مقاله ی آینده، بکوشیم با بررسی جوانب این دو ترور، به سئوال فوق نیز پاسخ دهیم.

توضیحات

(۱) دیروز، چهره ی ضد سلطنتی آیت الله خمینی، حکومت رها بی بخش اسلامی، مبارزه ی ضد امپریالیستی جمهوری اسلامی، صیقل داده میشد و امروز، در اوج دیکتاتوری آخوندی، توهمی تازه ... و سپاهی نورانی بنی صدر از دور دست میدرخشد و دهانه ی سلسله از شجب بازمانده است: "چه شما متوجه ... و غرور شاید سرمایه نقابیی دیگر به چهره زند و "چشمه ای دیگر از جمعیه ی مارگری خود بنمایش گذارد.

(۲) "روحانیت در نهضت ملی شدن صنعت نفت" "بگوشش گروهی از هواداران انقلاب اسلامی ایران در اروپا"، نشر روح، قم، ۱۳۵۸، صفحه ی ۲۲.

(۳) همانجا، صفحه ی ۱۲۰

(۴) روزنامه ی جمهوری اسلامی، ۱۳ خرداد ۵۹، ویژه نامه ی ۱۵ خرداد. توضیحات اضافی کنیم که روزنامه ی جمهوری اسلامی در ۱۳ خرداد ۲۹ در مقدمه ی صحیفه ی مهدی عرافی می نویسد که قسمت اول این صحیفه در حال قبل بمناسبت ۱۵ خرداد ۵۹، یعنی پس از کشته شدن مهدی عرافسی توسط گروه فرقان، بچاپ رسید. روزنامه ی جمهوری اسلامی در همان مقدمه، علت این تاخیر یکساله را "شرایط ویژه ی زمانی"

(تاکید از ما سنا) ذکر میکند. براساسی در ۱۵ خرداد ۵۸ یعنی کمتر از چهار ماه پس از قیام، گفتن اینکه آیت الله کاشانی از اعضا ستون پنجم آلمان بود، جایز نبود ولی یکسال و چهار ماه بعد، میشد بعضی از مسایل را بی پرده ویی و اهمسه بیان داشت همانطوریکه حسن آیینست، تکوریسین حزب جمهوری اسلامی، در مجلس شورای اسلامی از تودتای ۲۸ مرداد دفاع کرد.

(۵) برای شرح مفصل ستون پنجم و نیز نقش کاشانی در آن مراجعه کنید به اسناد مندرج در کتاب "گذشته چراغ راه آینده است"، انتشارات جامی، صفحات ۶۵-۶۰

(۶) مراجعه کنید به کتاب سیاست موازنه ی منفی در مجلس چهاردهم، "حسین کی استخوان"، صفحات ۲۶۴-۲۶۲ و نیز در روزنامه ی اطلاعات "۲۸ هزار روز از تاریخ ایران و جهان" شماره ی ۶۴۶

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتگشان، انقلابی گری باید

- (۷) درباره‌ی علل حایل این درخواستها را جسیع تقلید، مراجعه کنید به کتاب "حایگاه مبارزات روحانیون ایران" صفحات ۱۲۳-۱۱۸
- (۸) "تاریخ بیست ساله‌ی ایران" حسین مکی، جلد سوم، صفحات ۲۸۷ و ۵۲۲-۵۲۳
- (۹) جزوه‌ی "پژوهشی در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲" احمد خلیل الله مقدم، صفحه‌ی ۵۶
- (۱۰) "ایران، کوه آتشفشان"، حسنین هیکسل، نشر "عادیات" قم، ۱۳۵۸، صفحه‌ی ۹۳
- (۱۱) سوء قصد به شاه در ۱۵ بهمن ۲۷، توسط شه‌ی مشترک رزم آرا و باند کا میخش - کیا توری بود:

سیاست شوروی در زمان استالین، پس از جنگ دوم جهانی و حداقل تا اوایل سال ۳۲ (زمان سازش امپریالیسم مقتدر انگلیس با امپریالیسم نوحاسته‌ی آمریکا) با انگلستان در ایران همواره، خوانائی داشته است. پس از پایان جنگ، ماجرای نفت شمال و نفت جنوب (دنیاله‌ی اشغال شمال و جنوب ایران در زمان جنگ)، مرکز این توافق است. احسان طبری در سال ۱۳۳۳ مینویسد:

"ما برای انگلستان در ایران منافعه‌ی قائلیم و بر علیه این منافع محسوس نمیتکنیم" (روزنامه‌ی مردم، شماره‌ی ۱۲ - ۲۳/۸/۱۹)

سالها بعد، در زمان نهضت نفت، مخالفت استالین با دولت دکتر مصدق و حملات جنون آسا و بظاهرتوجه ناپدیدبدر حزب توده تا ۲۰ تیر ۳۱ به دکتر مصدق و شعار "ملی کردن نفت در سر تا سر کشور" در همین محتوی قابل بررسی است.

در سوء قصد به شاه در ۱۵ بهمن ۲۷، ناصر فخرآرایی، علیرغم دستور شاه "که صارب را نکشید"، توسط سربازان و "مردم" چابجا کشته میشود، هم دست او، عبدالله ارکانی (عضو حزب توده) دستگیر میشود.

تا صرفخرآرایی، با کارت خبرنگار و عکاس روزنامه‌ی "فجر اسلام" وارد دانشگاه میشود. دکتر فقیهی شیرازی، مدیرفجر اسلام، از پاران آیت الله کاشانی است.

- رزم آرا، مرد مقتدر ارتش و رئیس ستاد در آنروز به پادگانها آماده باش میدهد.

- پس از سالها، برای اولین بار، بجای ۱۴ بهمن، سالگرد شهادت دکتر آرانسی در آن سال به پیشهاد کیا توری درروز ۱۵ بهمن برگزار میگردد.

- رابط و مسئول عبدالله ارکانی و ناصر فخرآرایی، نورالدین کیا توری است.

- رضا زاهدی، سرباز وظیفه و ماشینی نوین رکن ۲ ستاد ارتش در ۱۳۲۷، بعدها اعتراف میکند که کارت خبرنگاری ناصر فخرآرایی را او ماشین کرده است.

اینها و سایر اسناد مندرج در صفحات ۴۸۴ - ۴۸۰ کتاب "گذشته، چراغ راه آینده است" را در کنار افشاکریهای تکان دهنده فریدون کشاورز (در کتاب "من متهم میکنم"، انتشارات رواق، چاپ دوم صفحات

۱۵، ۱۶، ۲۵، ۲۹ و نوبتوه صفحات ۱۲۳-۱۱۸) قرار دهید تا همخوانی سیاست استالین و عمل ایرانی‌یی او ببینید

کا میخش - کیا توری) با سیاست انگلیس (و عمل ایرانی آن نظیر رزم آراهان، قوام السلطنه‌ها، هژیوها)، روشن شود، در همینجا لازمست یک نکته‌ی دیگر را متذکر شویم: کشاورز، در همین کتاب افشا میکند که علاوه بر واقعه‌ی ۱۵ بهمن ۲۷، ترورهای احمد دهقان، محمد مسعود و بسیاری از اعضا ساد و کادرهای "ناباب و مزاحم" حزب (نظیر حسام لنگرا - نی، زاخاریان و غیره) توسط بائیسین کا میخش - کیا توری انجام گرفته است.

فریدون کشاورز میگوید که کمیته‌ی مرکزی حزب و هیات اجرایی آن، از تمام ایسین جریانات بی اطلاع بودند (ص ۹۷) و پس از کودتای ۲۸ مرداد و در مهاجرت کم کم از آنها مطلع شدند. بسیار خوب، ولی با اینهمه، این سؤال همچنان بجای خودباقی است: (بقایای کمیته‌ی مرکزی و هیات اجرایی را که کنار بگذاریم) چرا فریدون کشاورز، حداقل نیست و چند سال درباره‌ی این اسرار وحشتناک و بسیاری دیگر (از جمله لودین آرانسی و یارانیش توسط کا میخش و غیره)، سکوت کرد؟ (مطابقه کشاورز، برای اولین بار در سال ۱۳۵۶، در کتاب "نفت و قدرت در ایران"، به فرانسه، نشرته‌ی شاهرخ وزیر، چاپ لوزان صفحات ۲۴۴-۲۸۶، انتشار یافت.)

(۱۲) "مرسوم بود که هر وقت برادری از فدائیان اسلام بد میدان بیرحم لقب "حضرت" یابو میدادند. این لقب را به منهدادند" (پیمان انقلاب، "فدائیان اسلام و دکتر سید حسین قاضی (۲)", محمد مهدی میخدایی، شماره ۲۲ - ۵۹/۹/۲۹).

(۱۳) امپریالیسم انگلیس (مانند هر دولت امپریالیستی دیگر و قبل از هر دولت امپریالیستی)، در همه جا سوبزه در ایران و سایر کشورهای اسلامی، از دین بعنوان وسیله‌ی تحمیل و در جهل تکه داتین توده‌ها و استثمار هر چه بیشتر آنها، استفاده میکرد. و روحانیت در ایران، مانند بسیاری از کشورهای اسلامی، بدامیریا - لیسم انگلیس تکیه داشت. در مقابل اسناد میثماری که در مورد اخوان المسلمین (هفتای مصری قداشیان اسلام) از بندو تاسیس تا امروز وجود دارد چه کسی میتواند در مورد سرسپردگی جمعیست اخوان المسلمین به امپریالیسم انگلیس تردید داشته باشد.

- (۱۴) ایران، کوه آتشفشان، صفحه‌ی ۷۶
- (۱۵) منظور رایشناک، مجلس ملی آلمان است
- (۱۶) ایران، کوه آتشفشان، صفحه‌ی ۹۵
- (۱۷) روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت، ص ۴۷
- (۱۸) همانجا، صفحه‌ی ۵۰
- (۱۹) همانجا، صفحه‌ی ۸۱
- (۲۰) "سازش امپریالیسم انگلیس"

# “عیدی” کارگران بر سرمایه داران مبارک!

رژیم جمهوری اسلامی که در هر گام خود، کمر همت به نابودی دستاوردهای مبارزات چندین ساله زحمتکشان بسته است، امسال نیز... برنامه‌های ضد کارگری خود، “عیدی به جاسو” برداشت و سود ویژه را که بخشی از دستمزد کارگران بود، لغو نمود. آنچه را هم که بنام عیدی و پاداش مجبور به پرداخت شده، متحول و منحل مالیات و احتساب میزان حقوق دریافتی آنها نموده است. چنانکه امسال بعنوان عیدی، دو برابر دستمزد ماهانه تا حداکثر ۸۵۰۰ تومان به کارگران و دیگر کارکنان کارخانه‌ها - پس از کسر کردن ۸ درصد و ۱۰ درصد برای شرکت تعاونی - پرداخت شده است! که این مقدار با توجه به سطح متفاوت دستمزد یک کارگر و یک مهندس بیابان تبعیض در بین کارگران و سایر کارکنان کارخانه مینماید....

... از این رو کارگران ماشین سازی و... از دریافت این اصطلاح عیدی عادلانه جمهوری اسلامی خودداری کرده اند....

... اگر سرمایه داران باین سبب دریافتند که جمهوری اسلامی مادی امن و تنهایی پناه آنهاست، کارگران نیز به تجربه آموخته و می آموزند که فریب عواطفی های هیسبات خاکه را نخورند، و در پس هر ادعای بظاهر دلفریب حاکمان ضد انقلابی، با سک دروغی بین آنها را بدرند و مقابله و منافع واقعی شان را تشخیص دهند. سردمداران جمهوری اسلامی به حق از سلف خویش - شاه - آه و خشنود که چهره واقعی خود را در پشت نقاب اسلامی حمایت از کارگران (مستضعفین) پنهان سازند....

... لغو سود ویژه و نحوه تقسیم “عیدی” امسال کارت تبریک جمهوری اسلامی سرمایه داران بود.

بگذار سرمایه داران کمر پناه جمهوری اسلامی، عید با سازی نظام سرمایه داری و مرگ انقلاب را جشن بگیرند. انقلاب عید واقعی بوده است، انقلاب جشن زحمتکشان است. در عید قریب توده ها، در جشن زحمتکشان، سرمایه داران و همه جیره خواران شان به عزای خوانند نشست، و آشگاه نظام استعماری سرمایه داری به زباله دان تاریخ افکنده برآید شد.

★ زنده باد انقلاب سوسیالیستی، عید واقعی زحمتکشان  
★ نابود باد نظام سرمایه داری  
هواداران سازمان وحدت کمونیستی  
(تبریز) ۵۹/۱۲/۱

## تصحیح

در تایپ مقالات فدائیان اسلام در شماره های ۶۲ و ۶۳ غلطهای زیر رخ داده است که بدین وسیله تصحیح میگردد:

شماره ۶۲		شماره ۶۳	
صفحه	ستون	سطر	غلط صحیح
۹	۲	۲۲	فرماندهی فرماندار
۱۰	۲	۳۰	نظامی نظامی
۱۲	۱	۳۰	سال ۲۶ سال ۲۶
شماره ۶۳			
۸	۲	۹	“علمی” علمی
۱۱	۲	۲۴	اصطلاحات اصطلاحات

## توضیح

مقالات جو اعضاء نشریه رهائی منعکس کننده ی نظر عمومی سازمان وحدت کمونیستی است. سایر مقالات که با اعضاء منتشر میشوند با آنکه از جنبه ی کلی منطبق با نظرات سازمان هستند، مینماید میخوانند در پاره ای از جزئیات مطابق نظر رهبری اعضاء آن نباشد.

### رفقا!

### در تکمیل

### و بخش رهائی

### بگوشیاید!

## دو سال پس از قیام، این است شعار حاکمان: زندان، تفنگ،

# وزمنندگان،

## انقلاب

### و مسائل انقلاب ایران

۳

#### خانه آریای بست ویران است

سازمان وزمنندگان مدعی است که —  
 انحرافاتش مضمون دوره‌ی معینی است که از  
 شریعی ۲۴ شروع و در شریعی ۴۵ به پایان  
 میرسد. هر چند وزمنندگان اینجا و آنجا  
 اشاره میکند که این انحرافات در گذشته  
 ریشه دارند، معیناً تاکنون به ریشه‌یابی  
 آنها نپرداخته است. در واقع وزمنندگان  
 بر آنست و بیخراهد دیگران و بویژه هواداران  
 خود را متقاعد کند که این انحرافات مختص  
 "عناصر" اپورتونیستی بوده است که مدتی  
 در سازمان فعالیت داشته‌اند و اینک بسا  
 اخراج ایشان تقریباً تمام کارها رو برآه شده  
 است، و این انحرافات نه بعینش و استراتژی  
 یک، بلکه تاکتیکی بوده‌اند.

بررسی ما حول مسأله‌ی انقلاب ایران  
 دور میزند و در حاشیه‌ی خود سایر مسائل  
 را (از قبیل حاکمیت، دولت، استراتژی  
 انقلاب و...) نیز مورد نقد و تحلیل قرار  
 میدهد و در ضمن میکوشد با استناد بسببه  
 مقالاتی از وزمنندگان که ظاهراً نوشته‌ی جناح  
 "چپ" هستند، نشان دهد که انحرافات وزمنندگان  
 نه تاکتیکی، بلکه ایدئولوژیک است،  
 مختص به چند فرد نبوده بلکه در کسب  
 پیش‌وزمنندگان جریان داشته و در یک کلام:  
 خانه از پای بست ویران است! مادام که  
 وزمنندگان پیش‌خود را میرد بازمینی قرار  
 ندهند و مادام که همواره و در هر حال  
 پراتیک خویش را تفسیر تئوری غنی نمازد و تا  
 هنگامیکه آکتیویسم و براگماتیسیم تعیین‌کننده  
 کننده‌ی موضعگیری‌های تئوریک و پراتیک‌ش  
 باشند و درکش از مشورت اجتماعی، اقتصادی  
 و سیاسی درکی ابتدایی و حتی پایین‌تر از  
 حد القیاء باشد، همواره بویژه این "اخراج"  
 ها و یا "استعاب"ها، بروز سردرگمی‌ها و  
 بازی با افکار و روش‌های توده‌های هوادار و  
 توسل به مملکت‌داری تئوریک و افتادن از راست  
 به چپ‌گره‌های، اجتناب‌ناپذیر خواهد بود  
 و هر واقعه‌ی مهم اجتماعی (از قبیل جنگ ایران  
 و عراق) بستر مناسبی خواهد بود برای  
 بازگشت به عقب و افتادن به راست بدون  
 گریز. یعنی هرگز نخواهد توانست اپورتونیسم  
 یعنی این الوقتی، از این شاخ به آن شاخ  
 رفتن و توانایی توجیه کردن هر انحرافی  
 بمرتب نقل قول و غیره... را از خود

بزداید و همواره گرایشات اپورتونیستی چپ  
 یا راست خود را بشوهد اپورتونیستی راست  
 یا چپ مورد انتقاد قرار خواهد داد.  
 راستی چه رابطه‌ی هست میان اپورتونیسم  
 و پیش‌ایدئولوژیک؟ چرا اپورتونیسم  
 همواره حامل نطفه‌های تجدید نظر ارتجاعی  
 در مبانی انقلابی مارکسیسم است و چرا  
 همواره به رویزیونیسم منجر میشود؟ پاسخ  
 باین سؤال کار مقاله‌ی حاضر نیست، فقط  
 بطور مختصر اشاره میکنیم که اپورتونیسم  
 تا آنجا که علل معرفتی داشته باشد هنگامی  
 شکل میگیرد که ایدئولوژی از انسجام  
 برخوردار نباشد، ملغمه‌ای از پیشداوریهای  
 پیش ساخته و دریافت‌های ناشی از پراشیدگی  
 کور باشد، کل واحد و هماهنگی را تشکیل  
 ندهد، از عناصر درونی دیالکتیکی که لازمی  
 تکاملش هستند برخوردار نباشد و هر نگارش  
 ضعیف، ضعیف‌بمعنای مصطلح تلقی شده و سرکوب  
 گردد و عبارات خلامه، هنگامیکه ایدئولوژی  
 بمعنای دقیق کلمه وجود نداشته باشد.  
 در چنین هنگامی، آنچه که یک جریان نساج  
 ایدئولوژی بر آن نهاده، همواره ظرف‌گیل  
 و گشادی است که میتوان هر عنصری را در آن  
 گذاشت و هر عنصر دیگری را از آن برداشت و  
 میتوان هر معنوی را در آن بخت بدون آنکه  
 ظرف، ظرفیت خود را از دست بدهد، بدون  
 آنکه تمامی تغییر و تحولات درونیش موجب  
 دیگر شدنش بشود، چرا که بدنه و فلز این  
 ظرف را "دکم"های جامد و تکامل نیافتنی تشکیل  
 میدهند. این ظرفی است دورانداختنی که هر  
 قدر هم در حفظ آن و در ترمیم و رویگری آن تلاش  
 شود، سرانجام تحت فشار واقعیات، بحران‌ها  
 مبارزات طبقاتی و بخصوص مبارزه‌ی ایدئولوژیک  
 مجاله خواهد شد و از هم خواهد پاشید. چنین  
 ظرفی که تشکیلات و شیوه‌های برخورد استالینی  
 تجسم زنده و در عین حال بیروح است، چنین  
 ظرفی که عناصر درونیش هیچگونه امکان برخورد  
 سازنده‌ی درونی و تغییر حجم ظرفی ناپسندی  
 آن را ندارند، همواره عنصری را با خود  
 حمل میکند که ماهوی آنست و مدتهاست که در  
 سراسر جهان همه شاهد آنیم: بحران استالین  
 لینینیم، استالینیسیم ماهیتاً نمیتواند  
 ایدئولوژیک و تئوریک داشته باشد و از آنجا

که همواره این انسجام را در "تکلیبات آهسته" و در خارج و در داخل عمودی میجوید، و از آنجا که هیچ مرزی نمیخوانند در مقابل ریسک و ایستادگی و روح مبارزه‌ی طبقاتی و اندکولوژیک مانع ایجاد کند، برانجام آن هم باشید، انضباط در رزمندگان نمودهای آن از هم پانصدن است و نه اولی و نهمه آنزین آن خواهد بود.

این چه بیستی است که به فسطاط رزمندگان ۲۴ تا ۴۰ بلکه از همان ابتدا به "فد انقلاب - فد امپریالیست" مینواند فاضل باشد؟ این چه طرفی است که مینواند و میخواند با انقلاب دموکراتیک سرمایه‌داری را ناسود کند، عناصر کاملاً نامحاسب را در خود جای دهد، مدتها به "بورژوازی ملی" قائل باشد و بی آنکه این بورژوازی ماهیها تغییر کرده بیاند آرا اسطوره بچواند و در صف "فد انقلاب" جای دهد، مدتها بر سر خرده بورژوازی مرود باشد، خصوصیات خرده بورژوازی روسیسه را آن نسبت دهد، در فکر اشتغال با آن ماند و بعد بی آنکه این خرده بورژوازی نیز ماهیها تغییر کرده باشد آرا از "فد انقلاب وحلی" خارج کند و صف "فد امپریالیست" را از آن باز بیستاند و مبارز ساده تر خودش در صف بندی طبقاتی تعبیرات اساسی ایجاد کند و باز هم نکوید انقلاب دموکراتیک است؟ نه یک بار به دو بار بلکه دهها بار به اشتباهات حسود سی برسد اما همواره آنها را جزیی و تاکتیکی فله‌داد کند و هرگز در درستی نگرش و استراتژی خود شک نکند؟ این چه استراتژی است که تا کنیکش فایلیت آرا دارد که گاهی به جیب زند، گاهی بر است و گاهی بیستند "حیرالامورا وسطها"؟ آن بدین، آن ظرف، و این استراتژی، استالینسیم هستند یعنی نگرشی ماهیها راست روانه، و اگر حق این بیستود، یعنی اگر این استراتژی از اساس حسود راست نمیسود، هرگز امکانی برای راست روی و نا چپ روی ناکنیک فرام نمیاورد. این استراتژی نیست، بلکه ایورتونسیم است، تا کنیک است، و مرحله‌گرایی است که حاشیه استراتژی شده است. اعتقاد به "انقلاب مرحله‌ند مرحله" و صدور فضا در مورد "متحدین" و "دشمنان" بیولتاریا در هر مرحله همواره

به عیانات با بورژوازی و یا خرده بورژوازی منحرفه است: مرحله‌ی انقلاب چیست؟ دموکراتیک است، بی حزب کمونیست نه فقط باید با کومندان متحد شود بلکه باید در آن حبس کرده، مرحله‌ی انقلاب در امریکای لاتین دموکراتیک است، بی کمونیست ها باید با

"بورژوازی ملی" متحد شوند، مرحله‌ی انقلاب ایران دموکراتیک است، پیوسته کمونیستها باید در صورت مفتحنی با خرده بورژوازی جاکم اشتغال کنند، و هر که غیر از این نکوید حتماً "تروسکیست" است، شایسته راست میگویند: حزب بوده، فدائیان اکثریت، حزب رنجبران و سایر "مل" هایی کسسه هر یک بنوعی جناحی یا تمامی جاکمیت کمونیستی را مورد حمایت قرار داده اند، هم به "انقلاب

دموکراتیک" صد امپریالیستی فاضل و هم مخالفان را با خوب تروسکیست میباید ماهها احزاب، راست روی، چپ روی و انشاء نویسی برای بوخند احزاب لازم بود، ماهیها میبایست رفقای رهبری بیگ را "بورژوازی را" "بخش برنج" و "بخش صغری" بداند و رفقای رهبری رزمندگان از سر و کول خرده بورژوازی ارتجاعی حاکم بالا برود و خرده ها بکارند ساخت امپریالیست چون آرا ناسکند و ناس بریب بوده‌های جوانان را به کمراهمی بکماند و در تمام آن عصر صفتی اعراضی را از دور و سرور بیستند "تروسکیسم" سیه تروسکیسم و تنوب و سکیسه آنها بدون استدلال خاصی مایند و همستی اینها را هم به حرکت سرور اشتغال دموکراتیک در تک جاسدن سرمایه‌داری انجام دهد و برانجام با روسیسی از آثار کسبی از همان حرمانات سهم بد تروسکیست (۱) ایجاد مبارزان کمونیست کند که و حدر سطح "مضمون سوسیالیستی" برای اشتغال با نسل شوند و در پی نداشتن برای سوسیالیستی کردن انقلاب ایران باشد.

بهر حال بهتر است عمل از آنکه این رفقا همچون گذشته در واقعیت احساسی حول اتحاد کنند و انقلاب ایران را بد سوسیالیستی ارتقا دهند، بیستیم جزیی و حکومتی انقلاب دموکراتیک شان جسد و سطح سیاسی آن کداست. در اینصورت باید سواستم نوع انقلاب سوسیالیستی آنها در آمدن بد جسدان دور را نیز حدر بریم، در اینجا مسیما نخواهیم کوسید نایب کسم انقلاب ایران سوسیالیستی است، چرا که اینکار را کلا کرده ایم (۲). فقط میگوینم در کپی نادرست رزمندگان را از مفولات مختلف شان دهیم، و همانطور که کفتم ثابت کنیم که خاسته از پای بست ایران است.

رزمندگان هرگز و هیچ جا مستمما به بررسی و انبیاات محتوای اجتماعی اشتغال ایران نپرداخته اسپر همواره با طرح مساله را نادرست دانسته "خرده بورژوازی و انقلاب" و با آنچه در مورد آن مساله گفته رمیسه و استدلالی بوده است برای انتاب مساله‌های دیگر نوع اخیر را مینوان در سری "انقلاب خلق" و ضد خلقی "استراتژی سیاسی بیگ" رزمندگان شماره‌های ۱۶، ۱۷، ۱۹، و ۲۰ یعنی تیل از

ظهور "ایورتونسیم راست" باعث در این مقالات (که ما به صفحات آن که بصورت خرده منتشر شده ارجاح خواهیم داد) رزمندگان در پی انتقاد از بیگار در مورد خلق و صد خلقی و مسایل انرازیگ است و در ضمن اناراتی هم به مرحله‌ی انقلاب ایران دارد که فقط بیگار انتقاد و بررسی خلق و صد خلق سیایند و اگر آنها را در رابطه با خودشان یعنی مساله‌ی انقلاب ایران مورد بررسی قرار دهیم، مسوجه میشویم که حدر نادرستند و حدر تمسک به دلیل برداری بدون مستند کردن خود دلایل، باعث گرمایی در شناختن میشود. رزمندگان مینویسد:

هر انقلابی بطور کلی معنیهای  
سرنگونی طبقه‌ی حاکم و جایگزین شدن  
طبقات تحت سلطه میباشد. (اسطراب...  
صفحه ۲۰)

کمی بعد خواهیم دید که این نظریه‌ی نوین در  
چه موردی بکار رفته است. اما قبل از آن  
مجبوریم بخاطر پذیرفتن این نظر اجباراً  
پذیریم و با این پذیرش تمامی تاریخ  
گذشته را تحریف کنیم) که مثلاً در انقلاباتی  
که در جوامع مافصل سرمایه‌داری (برده‌داری،  
فئودالی، آسیایی و...) روی داده‌اند این  
برده‌داران و سرف‌ها و غیره بوده‌اند که  
برده‌داران و فئودال‌ها و غیره را سرنگبون  
کرده و قدرت سیاسی را بدست گرفته‌اند.  
از آنجا که رزمندگان در پی اشیا مسائله‌ای  
دیگر بوده است. براحقی و یا سادگی تمام  
این واقعیت ساده و آشکار بر همگان را  
ندیده گرفته است که هرگز در هیچ انقلابی  
در جوامع مافصل سرمایه‌داری طبقات تحت  
سلطه قدرت برنده‌اند. بهر حال بهتر است این  
تعریف نوین را در بطن کل استدلال مورد  
مطالعه قرار دهیم:

"تردیدی نیست که مرحله انقلاب در  
هر جامعه بستگی به وضعیت اقتصادی  
و نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم بر  
آن جامعه نیز دارد. اما از آنجایی  
که هر انقلابی بطور کلی بمعنی  
سرنگونی طبقه‌ی حاکم و جایگزین شدن  
طبقات تحت سلطه میباشد، و از آنجایی  
که طبقه‌ی حاکم بر یک جامعه همیشه  
و در همه حال همان طبقه‌ی حاکم  
اقتصادی است، و ممکن است که  
انقلاب متوجهی سرنگونی و نابودی  
طبقه‌ای باشد که از لحاظ اقتصادی  
بهمان نحو حاکمیت نداشته باشد که  
در عرصه‌ی سیاست و اداره‌ی جامعه‌ی  
حاکم است، بنابراین ((...)) چنین  
نسخه میشود که مرحله‌ی انقلاب به  
عوامل دیگر نیز غیر از عوامل اقتصادی  
بستگی دارد." (همانجا)

اما دقیقاً "از آنجایی که" رزمندگان در این  
استدلال یک تحول کوچک ایجاد کرده، "بما بر  
این چنین نتیجه میشود که" تحریف بزرگی  
انجام داده است. مرحله‌ی انقلاب به "نظام  
اقتصادی - اجتماعی" نیز بستگی دارد اما  
علاوه بر آن به عوامل دیگر غیر از "عوامل  
اقتصادی" نیز وابسته است. یعنی نظام  
اقتصادی - اجتماعی در تحلیل رزمندگان  
معاذل است. یا عامل اقتصادی! از اینکه  
بگذریم، اگر این استدلال را که صورت عام  
دارد و باید بر هر شرایطی "طور کلی"  
دالالت کند در مورد ایران کنونی بکار ببریم  
نتایج اعباد آوری بدست خواهیم آورد:

"طبقه‌ی حاکم از نظر اقتصادی در ایران  
طبقه‌ی سرمایه‌دار است... که امروز  
در قالب بورژوازی لیبرال کلس خود  
را به نمایش گذاشته است... انقلاب  
ایران وظیفه دارد این طبقه را  
نابود کند." (رزمندگان شماره ۹، ص ۲۰)

رقفا همین حکم را در مورد ایران سربکار مسرود  
و سیحنا مرتکب این اشتباه سندولوژیک میشود  
که خرده بورژوازی را یک طبقه قلمداد میکنند. از  
این اشتباه که بگذریم، همه میدانیم که خرده-  
بورژوازی حاکم که "از نظر اقتصادی" حاکم است  
از لحاظ سیاسی در کنار این بورژوازی حاکمیت دارد.  
حال وظیفه‌ی انقلاب در قبال این "طبقه‌ی  
که از لحاظ اقتصادی بهمین نحو" حاکمیت  
ندارد که "در عرصه‌ی سیاست و اداره‌ی جامعه"  
دارد، چیست؟ سرنگونی آن؟ نه! رزمندگان  
در آن زمان‌ها پاسخ میداد: "انقلاب با آن  
وسرنگونی" طبقه حاکم از نظر اقتصادی "و اس روز-  
ها از سرنگونی کل حاکمیت صحت میکنند. چه شده؟  
آیا خرده بورژوازی توانسته "از لحاظ اقتصادی"  
هم بهمین نحو حاکمیت بدست آورد که  
لحاظ سیاسی دارد؟ نه! این رزمندگان  
است که طبق معمول به اشتباه "تاکتیکی"  
خود پی برده اما "استراتژی" را دست نخورده  
باقی گذاشته است و انکار نه انکار که  
از این شاخ به آن شاخ بریده است. اگر  
بررسیمان را ادامه دهیم بیشتر تکفیت رده  
خواهیم شد. رزمندگان پس از تبدیل قولی  
از استالین و مثالی درباره‌ی روسیه بالاخره  
باین نتیجه میرسند که:

"خلاصه آنکه انقلاب، نوع و مرحله‌ی  
آن علیرغم بستگی آن به وضعیت  
اقتصادی جامعه، بیش از هر چیز  
و مستقیماً تابع روند مبارزه‌ی طبقاتی  
و وضعیت آن میباشد."  
(اسطراب... صفحه ۲۲)

و یا:  
"امر انقلاب، نوع و مرحله‌ی آن تنها  
به وضعیت اقتصادی بستگی نداشته و از  
آنجا که هر انقلابی متوجهی جنگ  
آوردن قدرت از کف طبقه‌ی حاکم است،  
پس ((...)) امر انقلاب، نوع و مرحله‌ی  
آن بیش از هر چیز بستگی به وضعیت  
طبقاتی جامعه دارد و مستقیماً وسیله‌ی  
اوضاع مبارزه‌ی طبقاتی جامعه تعیین  
میشود" (همانجا، صفحه ۲۱) (تاکید  
از متن اصلی است)

اینکه "وضعیت طبقاتی" و "روند مبارزه‌ی طبقه-  
تی" یعنی چه معلوم نیست. (در اینجا معلوم  
نیست ولی ما در بطور آینده معنای مبارزه‌ی  
طبقاتی و در نظرات اخیر رزمندگان خواهیم  
یافت.) مثلاً آیا میتوان پرسید که "نوع  
و مرحله‌ی" انقلاب در آمریکا و اروپای

امکان ندارد "صف بندی استراتژیک نیروهای اجتماعی تغییر باید بدون آنکه تحولی بنیادی در نظام اقتصادی - اجتماعی جامعه روی داده باشد، مگر اینکه این "استراتژی" از همان نوعی باشد که قبلا گفتیم و رزمندگان نیز آنها را با نقل قولی از استالین چنین تعریف میکنند:

"استراتژی عبارتست از تعیین سمت وارد آوردن ضربه‌ی اصلی پرولتاریا بر اساس مرحله‌ی موجود انقلاب و تهیه‌ی نقشه‌ی مشخصی برای صف‌آرایی قوای انقلابی (بخارج عمده و فرعی) و مبارزه در راه از پیش بردن این نقشه در طول مدت این مرحله از انقلاب... استراتژی با اشتقاق انقلاب از یک مرحله به مرحله‌ی دیگر عوض میشود" (اسطراب... صفحه ۱۸)

"آموزگار کمپر" که در اینجا نیز قرائت را از نوک دامع خود رانمیبند، رفقای رزمندگان را نیز دچار نزدیک بینی کرده است: مرحله‌ی کنونی انقلاب طبق سفارش استالین و بدبختی رزمندگان دموکراتیک است. "سمت وارد آوردن ضربه‌ی اصلی پرولتاریا" هم عبارتست از نابودی سرمایه‌داری وابسته، سرنگون کردن بورژوازی (و اخیرا و احتمالا خرده بورژوازی حاکم) و نابودی سرمایه‌های بزرگ و متوسط و پس از آن هم استقرار جمهوری دموکراتیک، خلق بسیار خوب پس از تمام شدن این مرحله احتمالا مرحله‌ی انقلاب سوسیالیستی فرا خواهد رسید و چون "استراتژی با اشتقاق انقلاب در یک مرحله به مرحله‌ی دیگر عوض میشود" پس پرولتاریا "ی رزمندگان باید "استراتژی" نوینی تدوین کند و مشخص سازد سمت وارد آوردن ضربه‌ی اصلی پرولتاریا را بر جمهوری دموکراتیک طبقا و نقشه "مبارزه" یا طبقات حاکم (پرولتاریا و خرده بورژوازی نامرئی) را ترسیم کند! اگر این فرضیه را قبول ندارید فرضیه‌ی دیگری ارائه میدهم: "از آنجا که هر انقلابی بطور کلی بمصای سرنگونی طبقاتی حاکم و جایگزین شدن طبقات تحت سلطه میباشد" و از آنجا که رزمندگان هم بهر حال ممکن است طرفدار انقلاب سوسیالیستی باشند، و از آنجا که در جمهوری دموکراتیک خلق پرولتاریا و دهقانان و... دیکتاتوری دموکراتیک برقرار میسازند و نیروهای ضد انقلابی را تحت سلطه‌ی خود میگیرند، بنابراین این (۱۰۰) در "انقلاب سوسیالیستی" آینده‌ی طبقات بورژوازی تحت سلطه بقدرت خواهد رسید... روز از نو روزی از نو خواننده توجه دارد که تا اینجا این نغزگویی‌ها را ما از شریات رزمندگان که متعلق به دوره‌ی غیر "اپورتونیستی" است نقل کرده‌یم. حال برای آنکه بیوند این "استراتژی" را با "استراتژی" کنونی رزمندگان دریا بسم، نقل قولی هم از رزمندگان غیر "اپورتونیست" چهل و پنج میآوریم:

امپریالیستی چیست، آنها با توجه به "وضعیت طبقاتی" و روند مبارزه‌ی طبقاتی آن؟ نکنند فعلا دموکراتیک است! با رزمندگان احتمالا منفی است و بنا بر این نمیتوان نتیجه گرفت که "صف بندی" طبقاتی مورد نظر است، با این حساب باز هم این سوال پیش میآید: با توجه به اینکه "بورژوازی لیبرال" بمنابعی "نماینده‌ی کل طبقه‌ی سرمایه‌دار ایران" و (اخیرا) خرده بورژوازی حاکم بطور قطع خارج از صف انقلاب قرار گرفته‌اند، تعیین کنند "نوع" و "مرحله‌ی انقلاب ایران را، انقلابی که هدفش نابودی سرمایه‌ی بزرگ و متوسط" (رزمندگان ۱۷ صفحه ۶) است، "در پی نابودی سرمایه‌ی کوچک" نیست، (همانجا)، و اولین هدف خود را "نابودی طبقه‌ی حاکم اقتصادی" (رزمندگان ۹ صفحه ۲۵) میداند و روی همین حساب فعلا با خرده بورژوازی "صدامپریالیست" کاری ندارد! این یک انقلاب صدامپریالیستی - دموکراتیک سوسیالیستی - بورژوازی است (و بعدا خواهیم دید که با همین انقلاب قصد ساختن سوسیالیسم را هم دارد)!

اما واقعیت اینست که نوع انقلاب قبیل از هر چیز به نظام اقتصادی - اجتماعی بستگی دارد و مبارزات طبقاتی نیز خود جزئی از این نظامند. حقیقت اینست که اگر بنا بر ضروریات این نظام نوع انقلاب مشخص شود مثلا سوسیالیستی باشد، روند مبارزه‌ی طبقاتی هرگز نخواهد توانست نوع آنرا تغییر دهد و دموکراتیکش کند و یا اگر دموکراتیک است سوسیالیستی اش سازد. روند مبارزه‌ی طبقاتی فقط در سریع یا کند کردن تحقق انقلاب موثر است و نه در نوع آن. منتهی بحث اینجا است که رفقای رزمندگان نظام اقتصادی - اجتماعی را با "عامل اقتصادی" عوضی گرفته‌اند و بر این اساس است که میگویند:

"در نتیجه و بنا بر اینکه استراتژی مبارزه و صف بندی استراتژیک نیروهای اجتماعی مبتنی بر مرحله‌ی موجود انقلاب است... این امکان وجود دارد که استراتژی مبارزه و صف بندی استراتژیک نیروهای اجتماعی تغییر یابد، بدون آنکه نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم دگرگون شده باشد." (اسطراب... صفحه ۲۷)

و اگر قردا به ایشان ایراد بگیریم که رفقا شما که تا چندی پیش انقلاب را دموکراتیک میدانستید حال چه شده که آنرا سوسیالیستی مینامید، جواب خواهند داد که مسائله‌ی نیست، استراتژی را میتوان عوض کرد بدون آنکه نظام اقتصادی - اجتماعی عوض شده باشد! اما واقعیت اینست که در نقل قول فوق رفقا نظام اقتصادی - اجتماعی را با شیوه‌ی تولید اقتصادی یکی کرده‌اند در غیر اینصورت هرگز

**پیش روی تدارک انقلاب سوسیالیستی**

"جمهوری دموکراتیک خلق که حاکمیت آن تحت رهبری پرولتاریا از اتمام خلقی شکل میگیرد... مضمون بورژوازی دارد، ولی در اینجا بدلیل اثباتی جهت حرکت جامعه با سرعت حرکت تاریخی پرولتاریا، عموم شرایط برای سوسیالیسم (( و نه انقلاب سوسیالیستی )) فراهم میشود. دموکراسی توسعه پیدا میکند ( و غیره و غیره )، و روشن است که در چنین شرایطی مبارزه علیه چنین حکومتی جبری جز آنارشیسم نیست." (وزمندگان ۴۵، صفحه ۱۷)

بعبارت ساده تر و فضای رزمندگان کار را ساده کرده اند و با بیوفایی تمام نسبت به "آموزگار کبیر" شان استالین، فقط بیک "استراتژی" قائلند: استراتژی این مرحله انقلاب دموکراتیک است و پس از آن یعنی پس از استقرار جمهوری دموکراتیک خلق نه فقط احتمالاً خیری از "استراتژی مبارزاتی" نخواهد بود، بلکه اصولاً مبارزه با حکومت دموکراتیک خلق چیزی جز آنارشیسم نیست. استالین اینجاییش را دیگر نخواهد بود که روزی شاگردانش "آموزش" های وی را نقض کنند و پس از "انتقال انقلاب از یک مرحله به مرحله دیگر، استراتژی را عوض نکنند و بخواهند با همین یک "استراتژی" یکطرفه سوسیالیسم میان بر بزنند. لابد از آنجا که مبارزه علیه جمهوری دموکراتیک خلق آنارشیسم است و زیر سایه آن "عموم شرایط برای سوسیالیسم فراهم میشود"، بنا بر این نه فقط احتیاجی به دیکتاتوری پرولتاریا، انقلاب سوسیالیستی و سایر مخلوقات "شیطان" تروتسکیستی نیست، بلکه علاوه بر آن خود این جمهوری دموکراتیک خلق بدون احتیاج به مبارزه، زوال خواهد یافت، درست همانطور که در افسانه های "م-ل" قرار بود دیکتاتوری پرولتاریا زوال یابد.

ممکن است خواننده بپرسد یعنی رزمندگان در این حد ناآگاه است و نا این حد افسانوی مارکسیسم را تقبل میکنند، و ممکنست رفقهای رزمندگان بگویند: چه بگویند! ما درشریبه رزمندگان ۴۴، صفحه ۱۱ گفتدایم:

"هیچ حاکمیتی جز دیکتاتوری پرولتاریا با توانایی انهدام سرمایه داری را ندارد"

و بنا بر این ما به ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا اعتقاد داریم! پاسخ ما اینست که: رفقا لطفا تعارف نکنید! از این تعارفات ما قبلاً خیلی از شما شنیده ایم. خرده بورژوازی ضد خلق، ضد انقلاب و ارتجاعی و در عین حال "مده مهربانست" یک نمونه آن، و اعتقاد به نابودی سرمایه داری و نابودی بورژوازی در انقلاب دموکراتیک نمونه دیگر است و بقول معروف قلیق کارشان بدستمان آمده است. دیگر مهم نیست که شما اینجا و آنجا و بطور مجرد بر کدام اصل درست مارکسیسم صحه میگذارید، مهم

اینست که چگونه در شرایط نظرات "جسی" و راست خود به حفظ آن اصل بلکه بسیاری از سایر اصول مارکسیسم را زیر پا میگذارید. پس بهتر است "استراتژی" انقلاب شما را مسوولتر و از شماره های اولیهی نشریه تان تاکنون بجز شماره های منسوب به "عاصر ایورتوئیست" راست و بحثهایی که تا در "بختی" برآمست تئوری انقلاب مورد بررسی قرار داده ایم تحلیل کنیم:

"در مورد مسائلی انقلاب ایران ما سیداستیم که اگر بتوانیم برنامه های جامع و مانعی ارائه دهیم که در آن همه چیز روشن باشد و جای بحث و تدقیق نماند (۱۱)، در واقع تئوری انقلاب ایران را تدوین کرده ایم."

(وزمندگان شماره ی یک) (تاکندار متین اصلی است)

اینست نقطه ی عزیمت رزمندگان! بگردیم از معنای سویی که رزمندگان برای "جامع و مانع" ارائه میدهد: برنامه ای که جای بحث و تدقیق نداشته باشد! اگر جامع و مانع اینست، پس دکسم چیست؟! بهر حال پس از گذشت پنجاه و یک هفته (از هنگام اختتام نشریه تان تا زمان نگارش این مقالات توسط ما) شما نتوانسته اید برنامه ای ارائه دهید (و یا اگر هم داده اید ما و هواداران تان خیر نداریم!) و آنچه بنام "تئوری انقلاب ایران" مطرح کرده اید نه فقط همه جایی برای بحث و تدقیق باز است بلکه علاوه بر آن هیچ چیز روشنی هم در آن وجود ندارد:

"اصولاً با توجه به عصر ما کمونیست ها یک برنامه ی کلی دارند و آن نیل به سوسیالیسم است. اما این هدف و سر آوردنش مشروط به اوضاع تاریخی معین میباشد و در جوامعی که در آنها هنوز چه از جهت تکامل نیروهای مولده، و چه از نظر مفهبندهی سیاسی طبقات، مسایل دموکراتیک وجود دارد، مسایلی که حل آنها راه را برای سوسیالیسم هموارتر میکند، آنکاه کمونیستها برنامه های دیگری نیز خواهند داشت. برنامه های که چنین طرح ریزی شده و منطبق بر تحلیل نیروها برای انقلاب میباشد، برنامه های حداقلی با برنامه های انقلاب دموکراتیک است. برنامه های حداکثری کمونیستها برنامه های سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی است."

وزمندگان ۵، صفحه ی یک

امروز پس از گذشت چهل و شش شماره از نگارش سطور فوق، میتوان آموزشهایی بس عظیم از سطر سطر آن گرفت: در "عصر ما" برنامه ی "کلی" کمونیست ها نیل به سوسیالیسم است و لابد در عصر گذشته (مثلاً دوره ی فتودالیسم یا سرمایه داری غیر امپریالیستی) هدف کمونیستها نیل به کاپیتالیسم یا امپریالیسم بوده است! باری، رسیدن به سوسیالیسم به "اوضاع



تاریخی معین" مشروط است و این اوصاف از نظر این "با" در آن زمان عبارت بوده است از سرمایه‌داری وابسته بودن ایران، ضد انقلابی و ضد خلقی بودن سوزواری ایران، ضد انقلابی و ضد خلقی و ضد سوسیالیست بودن خرده‌بورژوازی حاکم، ضرورت سرنگونی کسب طبقاتی سرمایه‌داران ایران یعنی بورژوازی لیبرال (در مورد خرده‌بورژوازی حاکم حرفی زده نشده، ظاهراً در آن هنگام قرار بود احتمالاً یک سوم دولت درهم شکسته شود، چون بخش اعظم قدرت در دست خرده‌بورژوازی بود و همسوز خرده‌بورژوازی حاکم در رزمندگان ۲۷ مضمومی ۲ به بورژوازی استعجاله پییده نگرده بود) و استقرار جمهوری دموکراتیک خلق. این بود شده‌ای از "صف‌بندی سیاسی طبقات ضدانقلابی در مقابل طبقات انقلابی. اما معلوم نیست که آیا در جامعه آن زمان ایران نیروهای مؤلده" از نظر "دموکراتیک" تکامل یافته بودند یا نه؟ و معلوم نیست که آیا در جامعه کنونی ایران (یعنی پس از گذشت یک عمر تاریخی کامل معادل با ۴۶ شماره‌ی رزمندگان) هنوز از جهت تکامل نیروهای مؤلده... مسائلی دموکراتیک وجود دارد؟ یا نه؟! بهر حال دیر یا زود رزمندگان با حل این مسائل راه برای سرمایه‌لیسم هموارتر خواهد کرد. اما همان‌طور که قبلاً دیدیم، نگاه کمونیست‌ها برنامه‌ی دیگری نخواهند داشت، چون تا بودی سرمایه‌داری وابسته در انقلاب دموکراتیک سرمایه‌داری استقرار یک سرمایه‌داری غیر وابسته نبوده‌ است (رزمندگان ۶، صفحه‌ی ۱۱) و از آنجا که جمهوری دموکراتیک خلق "رابطه را برای حل تضاد اساسی (کار و سرمایه) از طریق مداخله

جمهوری دموکراتیک خلق سوسیالیسم نیست، بلکه مرحله‌ای است که بسته به شرایط هر جامعه برای گذار به سوسیالیسم ضروری می‌باشد. در چنان خاکمیتی و در چنان جامعه‌ای کسب سرمایه‌داری نیست، روابط سرمایه‌داری حور دارد و نافی انقلابی بودن حکومت نیست، حفظ روابط سرمایه‌داری نیز در این نوع جوامع یعنی اینست نیست که هدف آن تثبیت سرمایه‌داری است، بلکه هدف آن ایجاد پیش‌شرطهای لازم چه در قدرت سیاسی و چه در نیروهای مؤلده و بناسیات تولید جهت گذار به سوسیالیسم می‌باشد." (رزمندگان ۵، صفحه‌ی ۱۸)

شاید اکثر نقای اتحاد مبارزان کمونیست میدانند که انتقادات نظرات انتقادی آنان در سه شماره‌ی "پیوی سوسیالیسم" با این نحو توسط رفقای رزمندگان روتوسی میشود، احتمالاً پشت‌دست خود را داغ میکردند و دیگر بفکر همدار دادن و انتقاد از سوسیالیسم خلقی رزمندگان نمی‌افتادند. گذریم، همان‌طور که خواننده در نقل قول فوق میبیند او لا رزمندگان با را از استالین، و ما که هم فراتر گذاشته و جمهوری دموکراتیک خلق را برای جامعه‌ای (اعم از سرمایه‌داری

وابسته، و یا سرمایه‌داری امپریالیستی) ضروری میدانند. ثالثاً در تداوم نظرسرا "استراتژیک" خویش (مندرج در نقل قولهای قبلی) بر آنست که با همین جمهوری دموکراتیک خلق پیوی سوسیالیسم گذار کند، و انگیز رزمندگان بگوید تغییر ماهه دیکتاتوری پرولتاریا هم‌مقدار است. آنوقت ما نیز خواهیم گفت: رفقا برای استقرار دیکتاتوری پرولتاریا با انقلابی ضروری است بنام انقلاب سوسیالیستی

و چون شما برای هر "مرحله" از انقلابان بسته نوصبهی استالین "تک استراتژی" دارید که باید در "مرحله‌ی" بعدی تغییر کند، پس تعیین کنید "سمت وارد آوردن ضربه‌ی اصلی" را توسط انقلاب سوسیالیستی به انقلاب دموکراتیک، و با مشخص کنید نحوه‌ی استعجاله‌ی جمهوری دموکراتیک خلق را بدهد یکسای توری پرولتاریا و روشن کنید چگونگی ایجاد پیش‌شرطهای لازم در قدرت سیاسی را "جهت گذار به سوسیالیسم". ثالثاً توضیح دهید که نقل قول فوق با نقل زیر چه رابطهای دارد:

"تنها زمانی انقلاب پیروز شده است که نظام سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم نابود شده باشد و جای آنسرا جمهوری دموکراتیک خلق گرفته باشد." ("جزوه‌ی طبقه‌ی کارگرومسالهای ماسی کردن یا کها و سایر" صفحه‌ی ۴۹) ممکن نیست کسی پیوی از مارکسیسم برده باشد

مختلف ساختن سوسیالیسم در آن زمان (رزمندگان ۱۵، صفحه‌ی ۸)، ما بر این با احنایا لاصری از "استراتژی" مرحله‌ی دوم نخواهد بود. یا برنامه‌ی حداکثر کمونیستها یعنی "برنامه‌ی سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی" ضرورت نبود را از دست خواهد داد و با (زمانمسان لال) قرار است "برنامه‌ی حداکثر" از طریق رادرسد غیر سرمایه‌داری تحقق یابد. وقتیکه در جمهوری دموکراتیک خلق قرار است به "ساختن سوسیالیسم" اقدام شود و اینس کبار معسر باشد، دیگر سخن گفتن از دیکتاتوری پرولتاریا با و انقلاب سوسیالیستی و برنامه‌ی حداکثر شعاری بیش نخواهد بود و اگر هم باشد چیزی جز "تاریسم" نخواهد بود. آخر چه دیوانگانی بجز "تاریسم" ها علیه‌ساختن سوسیالیستی که با این خوبی در جمهوری دموکراتیک خلق به پیش میرود باز "انقلاب" کنند، آیا خوشی زیر دشان میزند؟! اینک قیل از آنکه بررسی "تاریخی" مسان را ادامه دهیم بهتر است برای ریشه‌یابی هم که شده برای لحظهای به مواضع اخیر رزمندگان میان بر بزنیم و ببیند عمیق میان نظرات رزمندگان را مورد توجه قرار دهیم:

و این سکولات برای من مطرح نبود:

(۱) نظام جمهوری دموکراتیک خلق گینه قرار است پس از تأیید نظام سرمایه‌داری وابسته جای آنرا بگیرد چگونه نظامی است که آن "روایت سرمایه‌داری حضور دارد در حالی که قبلاً نظام سرمایه‌داری وابسته سیستم امپریالیسم ناپدید شده است، آنگاه با وجود به اینکه قبلاً گفته بودید "اینکه سرمایه‌داری وابسته باید ناپدید گردد معنای استتار سرمایه‌داری غیر وابسته نبوده و سیستم (رزمندگان ۶ صفحه ۱۱)

(۲) بالاخره این حکومت‌های جمهوری دموکراتیک خلق که ظاهراً دارای یک شیوه تولیدی خلقیستی (و نه کاپیتالیستی) است چگونه ما را به سوسیالیسم گذر خواهند داد بخصوص که شما هشدار داداید که "مبارزه علیه چنین حکومتی تا این دلیل که نوعی روابط سرمایه‌داری را حفظ میکند، جزی جز آثار سوسیالیسم محض نیست." (رزمندگان ۴۵، صفحه ۷)

(۳) و عاقبت این تحیرزادان و صنف گریبانگیر میشود چون معلوم نمیشود که بالاخره این جمهوری دموکراتیک خلق سرمایه‌داری را چطور حفظ میکند ولی تشبیه نمیکند آیا سرمایه‌داری مستقل دارد یا غیر وابسته؟ یا اینکه از همان "نوعی روابط سرمایه‌داری" یعنی خلقی برخوردار است؟ و یا اینکه منظور نوعی روابط سرمایه‌داری همان سوسیالیسم است و ما قادر به درک آن نیستیم؟

مورد دیگری هم بر ایمان پیش آمده و آن اینکه چارن سو، طن بردایم که نکند همسوز یک با چند "عنصر" پورسونیست را ساد در هیستات تحریریه لانه دارند و لانه‌زایی شده‌اند، چون علاوه بر اظهارات فون، شایعات دیگری نیز نظرها را جلب کرده است، مثلاً هنگامی که "عناصر" مرموز هنوز نتوانسته بودند آهرسمای تشکیلاتی را غصب کرده و مسئولیت آمسورس سازمان را عهده‌دار شوند، یعنی در رزمندگان شماره ۱۴ صفحه ۹ سخنانیم که:

"هدف نهایی... (یعنی) مبارزه انقلابی جهت تأسیس سیستم (۳) سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم و استقرار جمهوری دموکراتیک خلق..."

و بعد که "عناصر" مزبور نتوانستند مسئولیت‌های فوق را بدست آورند در نشریه شماره ۲۵ صفحه ۱۴ نوشتند که:

"شویبه امپریالیسم آمریکا مرگ است... و مبارزه برای مرگ امپریالیسم آمریکا یعنی بنادوم انقلاب یا (ممکنست) شما" (باشد) پیروزی آن در حکومت جمهوری دموکراتیک خلق"

و علاوه بر آن در رزمندگان شماره ۴۵ (یعنی در اواخر حکومت خود) در مقاله‌ای در مجله "آلبانی سوسیالیستی" و شرح ماجراهای طولانی، گفتند که در این کشور یک انقلاب توده‌ای صورت گرفت و دولت دموکراتیک آلمانی

شکست خورد و تا کمان بدون انقلاب سوسیالیستی و بدون دیکتاتور شوروی پروتسارها شکر دادند که اینک ما سیاست که سرزمین کوچک آلبانی سوسیالیستی را کارگران و زحمتکشان سوسیالیسم پیروزمندی را به این مبارزه با مگر شما هم همین‌ها را نمی‌گویید؟ چرا شما هم بیس از "لانزهایی" در شماره ۴۷ صفحه ۱۵ نوشتید:

"این سوسیالیست‌ها در گرامیک خلق است که می‌تواند برای توده‌ها آزادی و سوسیالیسم به ارفغان آورد، کرسنگی و سکاوی و بیخ‌کنایی را برانندازد، حق تعیین سرنوشت خلقها را رسمیت ببخشد و این سوسیالیست‌ها جمهوری دموکراتیک خلق است که به تأیید فطری سرمایه‌داری وابسته می‌باشد."

حقیقتاً که چه تفاوتی است با این بنده به اصول فکری از این بیشتر می‌شناسد. در شماره ۴۹ هدف نهایی جمهوری دموکراتیک خلق است. در شماره ۴۷ هم این جمهوری چه "اربعان" ها که برای رزمندگان بسیار مصداق و دو چگونه در این دیکتاتور شوروی پروتسارهای مراحم را از سران که میکنند!

هر چند شاهد مواضع هر دو رزمندگان با یکدیگر کم نیست ولی آنچه از نقل قولهای فوقی برمیانید اینست که رفقای رزمندگانی "اخراجی" و "استعفی" هرگز و در هیچ حساب جمهوری دموکراتیک خلق را هدف نهایی خویش اعلام نکرده‌اند. اما رفقای رزمندگانی "چپ" به نقطه در گذشته (شماره ۱۴) بلکه اینک نیز این جمهوری را هدف نهایی خود دانسته‌اند و آن‌ها دارند که تنها جمهوری دموکراتیک خلق است که بیست و هفت سال است که هنوز "افعیست" است که هر چند منتظر می‌روند در ایستوردها "چپ‌ها" برآمد در اندیشه‌ها اندولتی همان‌طور که قبلاً گفتیم آن "عناصر" سوزن نیست است. "عناصر" یعنی افراد سوسیالیست، بلکه عناصری بی‌تکلی هستند که در کوشش‌های سوسیالیستی رزمندگان با سایر عناصر متعاضی است. نا همگرا ترکیب شده بودند و رزمندگان همان می‌تواند که محفوظ شده‌اند و می‌تواند شما یک عنصر سوسیالیستی "اخراجی" آنها را از هم جدا سازد. ظاهراً در این جدا سازی موفق نیست (و ما نمونه‌های دیگری را آنرا می‌ساز خواهیم دید) مگر آنکه کل ترکیب را عوض کند.

ادامه دارد

**توضیحات**

(۱) این روشی را معمولی رفقای بیکار در گروهی "سوزنگ" سیاسی شماره ۲ "انجام داده‌اند. ما همان‌طور که در پایسان مقالات نقدی بر نظرات بیکار مسئول

بقیه در صفحه ۲۶

# “لایحه قانونی بازسازی نیروی انسانی...”

## بازسازی دوایر حفاظت ساواک بشیوه اسلامی

“۷) قاچاق اسلحه و مهمات”

نکفته پیداست که قبا قبا فقیان “نهادهای انقلابی” برای تجهیز باشدهای عطفی فاشیستی منظور نظر این بند نیست.

“۸) اقتضای اسناد و اسرار نظامی”

کارگران و کارمندان آگاه و متعبد و از جان گذشته‌ای در این بند منظور نظرند که متأسفانه اسناد خرید اسلحه از آمریکا، در اوج با صلاح مبارزه‌ی ضد امپریالیستی، و با اسناد سربردگی فرماندهان عالی نظامی جمهوری اسلامی به رژیم سابق و امپریالیسم آمریکا و دهها مورد مشابه را برای افشا ماهیت ضد مردمی و کنار زدن نقاب از چهره‌ی خائنانده و رباکارانه‌ی رژیم جمهوری اسلامی، در اختیار نشریات انقلابی میگذارند. پیداست که نوده‌ها نباید از این “اسناد و اسرار نظامی” و نیز از رد و بیدها و دزدیها آگاه شوند و کسانی که اسرار این خیانتها را فاش میکنند و در اختیار مردم میگذارند باید بشدیدترین وجه مجازات شوند که حداقل آن براماس همین لایحه‌ی بازسازی نیروی انسانی، انفصال دائم از خدمات دولتی است.

“۹) از بین بردن یا اختفای غیرمجاز

مدارک و اسناد دولتی اعم از محرمانه یا غیر آن مربوط به قبل یا بعد از انقلاب اسلامی” (با کیداً زماست)

مفهوم مخالف استند فوق جز این نمیتواند باشد: “از بین بردن یا اختفای... مدارک و اسناد دولتی اعم از محرمانه یا غیر آن مربوط به قبل یا بعد از انقلاب اسلامی” بطور مجاز، اشکالی ندارد. همه میدانند که در این دو سال بسیاری از اسناد مربوط به سواستی آخوندهای درباری و خبره‌خواران ساواک و شا دیروز وابسته به رژیم شاه و امروز “انقلابی” و در رأس امور (نیز اسناد مربوط به پشتیبانی ها و هم‌دستانشان در حاکمیت) بطور مجاز مخفی شده و با از بین رفته و بسیاری از اسناد حیفا و میل ها و دزدیها و زدوبندهای رهبران کنونی با امپریالیسم در طی این مدت دوساله، بطور مجاز عطفی شده و با از بین رفته است!

“۱۰) بکار بردن قلم و بیان و هرگونه

تالیخ بمنظور تضعیف جمهوری اسلامی

“۳) فعالیت بیفج گروههای غیرقانونی و مخالفت جمهوری اسلامی”

کارگران و کارمندان کارخانه‌ها و ادارات و موسسات دولتی و وابسته بدولت فقط حق دارند که بیفج گروههای قانونی و موافق جمهوری اسلامی فعالیت کنند. علاوه بر این، کارگران و کارمندان که از منافع کارگران و کارمندان کارخانه و موسسه‌ی خود دفاع کنند، در رژیم جمهوری اسلامی براحتی میتوانند بعنوان ارتکاب آیین جرم “سیاسی و نظامی” (فعالیت بیفج گروههای غیر قانونی...) مورد مجازات (تا جسد انفصال از خدمات دولتی) قرار گیرند.

“۴) ارتکاب اعمال مغایر با عبادت جمهوری اسلامی از قبیل شایسته

پراکنی، کار شکنی، کم کاری و همچنین موارد غیرقانونی (۱) اعتصاب، تحمض و تطاهرات”

یعنی کارگر و کارمند حرف نزنند و در هیچ زمینه‌ای حق اظهار نظر نداشته باشند (شاید پراکنی)، زبان به اعتراض نگشایند (“کم کاری شکنی”)، تا آخرین رمق جان بکنند (“کم کاری نکردن)، وقتی که استشار سرمایه، فشار، اختناق و سرکوب، با اوج خود رسید، دست بکنند اعتصاب، تحمض و اعتراض زنند (“از موارد غیرقانونی...”)، چرا که اینهمه مخالف منافع سرمایه‌داران و نظام بهره‌کشی حاکم یعنی “مغایر با مصالح جمهوری اسلامی” است.

“۵) اعمال زور مسلحانه برای

دست آوردن امتیازات قبیله‌ای و گروهی”

البته شلول بندهای تلویزیون، اعما شوراها، اسلامی در کارخانه‌ها و ادارات یعنی دست نشانندگان حزب جمهوری اسلامی، و پاسسداران سرمایه مستقر در کارخانه‌ها و ادارات، از شمول این بند مستثنی هستند.

“۶) اعمال فشارهای گروهی یا فردی برای

تحصیل مقاصد و یا بدست آوردن امتیازات غیرقانونی” همان اعتصابات، تحمض ها و تطاهرات و سایر حرکات اعتراضی کارگران و کارمندان است برای “تحصیل مقاصد یا بدست آوردن امتیازهای غیرقانونی” نظیر افزایش حقوق در مقابل افزایش سرمایه و هزینه زندگی و گرانی، درخواست بهبود شرایط کار و مشابه اینها.

در جمهوری اسلامی، به معنی مخالفتی رژیم (قلما، لفظاً و قدماً)، قیام علیه جمهوری اسلامی تلقی نمیشود. بلکه حتی آزادی مشروع و مشروعیت قلم و بیان و هرگونه اعتراض ("تبیخ") نیز در جهت تعهد جمهوری اسلامی است و از حرایم کبیره سیاسی و نظامی محسوب میگردد.

نظریکه در بندهای دهگانهی دستور ارتجاعی و فاشیستی مذکور در فوق ملاحظه شد، رژیم جمهوری اسلامی در کارخانههای و ادارات، نه مسایلی از دواگاه، بلکه گوسفندانی بی آزار، بیروماتی، مارکسیستی و بردگانی مطیع طلب میکند که حتی کمترین اعتراض و حتی در مقابل استیضاح و استیضاح و احتیاج و هرگونه، احازری ناله و شکوه حسام نداشته باشند.

مادهی ۱۷ لایحه و ۱۶ بند آن مربوط است به "حرایم عالی و اداری" از حرایم نظام نظیر ارتش، آتشکده و غیره، و نیز از مقامات واقعی که میتوانند طبق معمول در جمهوری اسلامی، مورد سوءاستفاده قرار گیرند و در جهت غیر واقعی و معکوس بکار رود (نظیر بندهای ۱۱: "تهمت و افترا و شهادت کذب نسبت به سایر مستخدمین" و غیره) چرا که مردم در جمهوری اسلامی - مانند زمان شاه - عادت کردهاند که مفاهیم را در جهت معکوس آن بفهمند گوییم بگذریم، بندهای ۸ و ۹ از این ماده نیز قابل توجهاند.

۸) اختیارات استناد محرابی اداری

نظیر انشای اسناد مربوط به خروج حدوداً میلیون دلار ارز بنام آیت الله بهمنی و پاسپورت او بعنوان مساجد و انجمنهای اسلامی خارج از کشور افشا سند دویست میلیون تومان بنام حضرت الاسلام هاشمی رفسنجانی بعنوان هزینه تبلیغیه و بسیاری از اسناد دزدی ها و صفت و صیل ها و چیا ول های سردمداران رژیم که در شرح سابق انقلابی در این دو سال اخیر بجا آورده است. این "اسناد اداری" همان نظریکه در دستورده "اختیارات اسرار و اسناد نظامی" دیده ایم باید از نظر نحوه ها مخفی نگاه داشته شود و برکنگین این اعمال "مغایر با مصالح جمهوری اسلامی" باید بشدیدترین وجه مورد محازات قرار گیرند (مگر اینکه "مرتکبین" برخی از آنها با باند رفیق و شریک در حاکمیت باشند که فعلاً رژیم جمهوری اسلامی به دنیا نرسد)، کمترین آن، استعمال دائم از خدمات دولتی است و در صورت لزوم "بروشه" باید در دکاههای انقلاب اسلامی "ارخال" بینایند" (مادهی ۴۶) و ممکنست که کار تا حد مفسدهی الارض شدن بیخ پیدا کند.

۱۰) خودداری از تسلیم مدارک به اشخاصی که حق دریافت آنها را ندارند، یعنی "خودداری از تسلیم مدارک" مربوط به

دردیها، حیف و میل ها و زدوبندهای مقامات و یا به عمل واکرهی آنها برای اخذوازمین بردن بطور مجاز، و نیز تسلیم این مدارک به نیروهای انقلابی برای ارائه آنها به توده ها یک اقدام ضد انقلابی - اسلامی بشمار میرود.

عوان ۱۸ و ۱۹ لایحه به خطاهای انضباطی (تقصیر و تخلف و قصور) و "اعمال خلاف اخلاق عمومی" میپردازد. قابل ذکرترین مورد در این دو ماده، بند ۶ مادهی ۱۸ است. در مورد "تخلف از دستور مقامات". بر اساس این بند، کارگر یا کارمند فقط در صورتی اجازت ندارد از دستورات مقامات را دارد گوییم باشد. "خلاف شرح یا قوانین جمهوری اسلامی باشد" مادهی ۲۰ لایحه میگوید:

"تلاوه بر حرایم مقرر در مواد قبیل، موارد زیر نیز مشمول ماست: (۱) بازیگری بی ادبانه و بی احترامی ها"

"قاچاق ارز و کالاهای ممنوعه" (بند ۲) و "قاچاق مواد مخدر" (بند ۳) که بگذریم، در مورد دویست دیگر این ماده اشارات کوتاهی لازمست: (۱) اعتقاد به مذاهبی که بوسیلهی قانون اساسی برسمیت شناخته نشده است.

اعتقاد به مذاهب در جمهوری اسلامی، "ارتکاب حرم" است. مادهی ۲۸ لایحهی قانونی مورد بحث میگوید:

"ارتکاب حرایم زیر موجب انفصال دائم از خدمات دولتی خواهد بود."

و در بند ۲ همین مادهی ۲۸ مجدداً عبارت مذکور در فوق تکرار میشود:

"اعتقاد به مذاهبی که بوسیلهی قانون اساسی برسمیت شناخته نشده است."

۲) استعمال به شغل دولتی دیگرچندون

اختلاف مقامات در شغل و بدون رعایت مقررات اعم از دائم یا متناوب

(تاکید از ماست)

چرا یک فرد حتی با "اطلاع مقامات ذیصلاح" و با "رعایت مقررات اعم از دائم یا متناوب" میتواند پیش از یک شغل دولتی را اشغال کند. آسیم در کشوری که میلیونها تن از کارگران و جوانان تحصیل کرده در فقر و بیکاری بسر میبرند؟ جواب این بند عملاً اینست: برای مقامات عالی جمهوری اسلامی و حتی برای اقوام دور و نزدیک و اعوان و انصار آنها که هر کدام چیدین شغل دولتی را بدست میگیرند، ایسی امره حلال است و برای دیگران حرام.

"فصل سوم - مجازاتها" این فصل دارای یک ماده (مادهی ۲۱) و اینست است که "انواع مجازاتها به ترتیب اهمیت و درجه"

هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان، حامی سرمایه دار

در آن مشخص شده است. این مجازاتها را "توییح کتبی یا درج در پرونده" شروع میشود و به "انفصال دائم از خدمات دولتی" ختم میگردد. (۲) ما به هنگام بحث دربارهی اصول چهارم و پنجم لایحه، باین مجازاتها بازخواهیم گشت.

فصل چهارم -

مواظبت حاکم در بازسازی نیروی انسانی

موازین ۲۲ تا ۲۶ لایحهی مزبوط است بجهت مجازات سرسپردگان رژیم سابق نظیر "وزراء، معاونین وزیر، سفراء و استانداران رژیم سابق و نیز نمایندگان مشمول بند ۶ از قسمت اول مادهی ۶"، "مدیران کل حفاظت و روسای دوایر آن"، "مأمورین و منابع ساواک"، "دبیران حزب مذهبی و شناخیز در سطح استان (۳) و مقامات بالاتر از آن"، "روسای کانونهای حزبی" و "اعضای حزب شناخیز" (۴). "اعضای تشکیلات فراماسونری و سازمانهای مشابه آن".

بر اساس مواد ۲۲ تا ۲۶ لایحه، مجازات افراد مذکور در فوق، حداکثر انفصال دائم از خدمت دولتی و یا بازنشستگی و حداقل "معاذت از مجازات" است. طبق بند هفتم از ۱ و ۲ و ۳ مادهی ۲۷ لایحه، هیاتهای "بازسازی نیروی انسانی" میتواند حسبالمورد نسبت به تشدید یا تخفیف مجازات سرسپردگان رژیم سابق تصمیم بگیرد.

۱) عملکرد مستخدم در جریان انقلاب و

و بعد از آن با دستوردرجه قرار گیرد.

۲) فعالیت مستخدم در حوزهی محصل اشغال در جهت تحکیم سیاسی رژیم سابق از حد متعارف بیشتر بوده باشد.

۳) تسویق نامهها، عدالها و عکسها به دشمنی به جب دجازات ننهوا هسد بود.

(تأکید از ماست)

البته چنین حال و محسنتهایی در مورد "ضد انقلابیون" و افراد مستنصب به گروههای غیر قانونی و منحرف داخلی (چه کفار، چه منافقین و چه معتدلتین به "مذاهب غیرقانونی") مسورت نمیکرد. رژیم در مورد آنها "قاطعانه عمل میکند و مجازات آنها در یک کلمه و بسودن چون و چرا، در مادهی ۲۸ تعیین شده است: ارتکاب جرایم زیر موجب انفصال دائم از خدمات دولتی خواهد بود:

- ۱) قیام مسلحانه علیه جمهوری اسلامی و یا فعالیت مؤثر بنفع گروههایی که نسام مسلحانه علیه جمهوری اسلامی نمایند.
- ۲) ... کسب اطلاعات محرمانه بنفع گروههای غیر قانونی و منحرف داخلی.
- ۳) ...
- ۴) افشای اسرار و اسناد نظامی و یا محرمانه وزارتخانهها و موسسات دولتی و

واکنش دولت

۵) نگهداری مدارک محرمانه و اسرار و وجوه اوراق بهادار سررشته در دوران انقلاب و خودداری از تحویل آنها بمراجع صالحه.

۶) استفاده از امکانات دولتی برای پیشبرد اهداف گروههای غیرقانونی بدانقلاب

۷) قاچاق اسلحه و مهمات ...

۸) اعتقاد به مذهبی که در قانسم اساسی برسمیت شناخته شدهاند.

۹) اعمال زور مسلحانه برای بدست آوردن امتیازات فردی یا گروهی.

مادهی ۲۹ میگوید:

"مستخدومی که اقدام به تشکیل گروهی غیرقانونی و ضدجمهوری اسلامی نماید حداقل مجازات آنها اخراج از وزارتخانه

نه یا مؤسسه دولتی مشبوه خواهد بود." (تأکید از ماست)

در مادهی ۳۱ میخواسیم:

"مستخدومی که رفتار انسانی و محرک را در ایجاد سازمان غیر قانونی تحسنتها و اختصایات و تسوییح یا وادار ساختن دیگران به کارشکنی و کم کاری ویران خسارات به اموال دولتی را دارنسمی محتوم به کیفرهای بند ۵ تا ۱۱ مادهی ۲۱ میباشد. (حداقل این کیفرها "تسزل دو قروه و دو پایه" و حداکثر "انفصال دائم از خدمات دولتی" است.)

بر اساس مادهی ۳۵ لایحه:

"بروز موارد مذکور در مواد ۲۸، ۲۹، ۳۱ هر نوع فعالیت درگیر بنفع گروهها و مسلکها و مذاهب غیرقانونی و مخالف جمهوری اسلامی، موجب کیفرهای بند ۵ تا ۹ مادهی ۲۱ خواهد بود." (حداقل این کیفرها تسوییح کتبی یا درج در پرونده و حداکثر آنها، بازنشستگی یا تسزل دو قروه و دو پایه است.)

طبق تبصره ۱ مادهی ۳۵:

"مستخدومی که در محیطهای آموزشی

بنتج سلطه و نفوذ دولتیگانه بر مینهن اسلامی و یا مخالف اسلامی و انحرافی اسرار به تبلیغ نماید

مشمول کیفرهای بند ۸ تا ۱۱ مادهی ۲۱ خواهد شد." (حداکثر این کیفرها "مبارزه است از" یا زخرد افراد

گمش از ۱۵ سال سابقه خدمت و بازنشستگی افراد بعد از ۱۵ سال سابقه خدمت بوجه خدمت خدمت و حداکثر آنها، "انفصال دائم از خدمات دولتی".)

یکی از جالبترین قسمتهای این لایحه تبصره ۲ مادهی ۳۵ است. فصل از اراکشی متن این تبصره، لازمست مقدماتی را متذکر شویم:

"لایحهی بازسازی نیروی انسانی عمدتاً

بر اساس این کلمات قصار آیت‌الله خمینی تهیه شده است :

"در حکومت اسلامی، کمونیستها اگر توطئه نکنند، آزادی دارند."

قضایای "پیا میرکونه" و قضایای "طاغوتی" را یک لحظه فراموش نکنیم، خواهیم دید که کلمات قصار آیت‌الله خمینی با این کلمات قصار محمدرضا شاه که: "در این مملکت همه نوع آزادی وجود دارد جز آزادی خیانت، همزاد یکدیگرند. واژه‌های مفلوک "خیانت" و "توطئه" در اینجا دقیقاً مترادف هستند. و "آزادی" بروایت شاه و به روایت آیت‌الله خمینی، آزادی خفقان گرفتن است.

باری، کلمات قصار فوق الذکر آیت‌الله خمینی در بسیاری از مواد لایحه "بازسازی نیروی انسانی..." (نه صراحتاً بلکه تلویحاً) انعکاس یافته است و در اینجا فقط یک استناد وجود دارد و آن تبصره ۲ ماده ۳۰ است. آنچه از سرتاسر "لایحه قانونی بازسازی..." و نیز از مفهوم مخالف تبصره ۲ ماده ۳۰ مستفاد میشود اینست که "صرفاً اعتقاد به مکاتب غیر اسلامی و مسلک‌های انحرافی و غیرقانونی" مانع اشتغال در کارخانه‌ها و ادارات (بجز وزارت آموزش و پرورش) نیست. بنابراین برای "کمونیست‌هایی که توطئه‌گران" را به رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی بدهند، منع قانونی اشتغال یا استخدام در کارخانه‌ها و ادارات دولتی و وابسته بدولت در لایحه "بازسازی نیروی انسانی" وجود ندارد.

اما "دیگران" برای اینکه مشمول پاکسازی قرار نگیرند یک شرط کوچک (در اکثر مواد این لایحه بویژه مواد ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۵۳) پیش بینی شده است: این افراد باید اعتقاد خود را بنحوی در زوایای ذهن خود مخفی نگه دارند که کارگران و کارمندان (بطوریکه قبلاً گفته‌ایم)، گوسفندانی بی آزار، بردگانی مطیع و حیواناتی بارکش باشند و رضایت دهند که تا آخرین رمق، مورد بهره‌کشی سرمایه‌داران و رژیم مکتبی حامی آنها، قرار گیرند. نه تنها تصور "موارد غیرقانونی اعتصاب و تحصن و تظاهرات" یعنی "ارتکاب اعمال مغایر با مصالح جمهوری اسلامی" را به مخیله‌ی خود راه ندهند بلکه حتی صدای اعتراض ("کارشکنی") بلند نکنند و حتی حق ناله و شдохه ("شای-پراکنی") را نیز نداشته باشند. تنها در اینصورت است که "دیگران" نیز مانند سایر معتقدین به مکاتب غیر اسلامی و مسلک‌های انحرافی ("کمونیست‌ها"ی آنچنانی)) میتوانند از شمول پاکسازی معاف شوند. البته یک استناد در این مورد وجود دارد و آن، اشتغال در وزارت آموزش و پرورش است. و در اینجا، "صرفاً اعتقاد به مکاتب غیر اسلامی..." در زوایای ذهن خود و عدم کمترین شکل بروز خارجی آن، کافی نیست. بلکه فقط کسانی میتوانند در

آموزش و پرورش خدمت کنند که پس از انجام تفتیش عقاید قرون وسطایی، (۵) معلوم شود که مدد رمد مکتبی و معتقد به اصل ولایت فقیه میباشند. تبصره ۲ ماده ۳۰ چنین میگوید:

"صرفاً اعتقاد به مکاتب غیر اسلامی و مسلک‌های انحرافی و غیرقانونی و عدم اعتقاد به اصل ولایت فقیه موجب عدم صلاحیت برای خدمت در وزارت آموزش و پرورش خواهد بود و این گونه افراد برحسب مورد منتقل یا بازخرید و یا بازنشسته خواهند شد."

درباره ۳۲ تا ۳۷ "فصل چهارم" (بدلیلی اینک یا نکاتی قابل توجه ندارند، یا بمنظور اجتناب از تطویل مقاله از پرداختن به نکات کمتر اساسی، خودداری میکنیم و بسا در صفحات قبیل اشاراتی به آنها کرده‌ایم)، در اینجا بحثی نمیکنیم.

"فصل پنجم - در رسیدگی و اختیارات هیات‌های بدوی و تجدیدنظر"

بدلائل اشاره شده در فوق، از بررسی مواد ۳۸ تا ۴۴ این فصل چشم پوشی میکنیم، تنها در مورد ماده ۴۱ لایحه اشاره کنیم که طبق این ماده، "کیفرها"ی مندرج در قانون مورد بحث "فقط از نظر اداری و استخدامی میباشد." بدین معنا که کارگر یا کارمند پاکسازی شده اگر کیفر او مثلاً انفصال دائم از خدمات دولتی باشد، گرفتاریهای او بهمین جا ختم نمیشود و "در صورت لزوم"، سروکارش با دادگاههای انقلاب اسلامی، خواهد بود. ماده ۴۱ میگوید:

"رسیدگی هیات‌های بازسازی نیروی انسانی فقط از نظر اداری و استخدامی میباشد و در صورت لزوم، پرونده‌ها در سایر موارد اعم از جزایی یا حقوقی و غیره به مراجع و دادگاههای ذیصلاح ارسال مینمایند."

در ماده ۴۵ میخوانیم:

"تشدید مجازات مرتکب در صورت تکرار و یا ادامه جرم و یا ارتکاب جرائم دیگر مذکور در این قانون، با توجه به کیفرهای تعیین شده در این قانون بعهده هیات‌های بدوی و تجدیدنظر خواهد بود."

یعنی که وجود درجات "خفیف" مجازات در بندهای اولیه ماده ۴۱ نباید این توهم را بوجود آورد که مجازات‌های تعیین شده در این قانون در مقابل جرم‌های معین، برای هیات‌های بدوی و تجدیدنظر، قطعی و الزام‌الاجراست. بلکه برعکس، این هیات‌ها به تشخیص خود میتوانند در مورد "تشدید مجازات" تصمیم بگیرند. از بین مواد ۴۶ تا ۵۹ لایحه، سه ماده

مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه‌داری نیست

۵۲، ۵۶، ۵۸ را در اینجا مورد توجه قرار میدهیم. در مادهی ۵۳ میخوانیم:

"مستخدمین دولت موظفند کلیهی اطلاعات خود را در مورد مستخدمی که پروندهای او تحت رسیدگی قرار دارد در صورت مراجعه و یا درخواست هیاتهای ساز سازی نیروی انسانی و یا گروههای تحقیق و بررسی مشروح در مادهی ۱۲ در اختیار ایشان قرار دهند." (تاکید از ماست)

اگر "مستخدمین دولت" باین "وظیفه" عمل نکنند و اگر بدخواست هیاتهای پاکسازی (یا "هیاتهای بازسازی نیروی انسانی") و جاسوسان و مفتشین و بیروندهسازان ساواک اسلامی (یا "گروههای بررسی و تحقیق") ترتیب افسوس ندهند و نخواهند که همکاران خود را اسیر داده و در حد منبع اطلاعاتی و جبرجستین و جاسوس ساواک، منزل کنند چه خواهد شد؟ ماده ۵۴ در این مورد ساکت است. ولی اگر دهها و صدها "مستخدمین دولت" چنانچه تشخیص لااقل در همین لایحهی "بازسازی نیروی انسانی" انواع و اقسام مجازات برای این "مفسدان" وجود دارد که موارد زیر چند نمونه از آنهاست: "نقض عمدی مقررات و قوانین راجع به پدیده وظایف اداری"، "خودداری از تسلیم مدارک به اشخاصی که حق دریافت آنها را دارند"، "تمرد از دستور مقامات ا فوق"، "کارشکنی"، "ارتکاب اعمال مغایر با مصالح جمهوری اسلامی".

در مادهی ۶۶ میبینیم که نه تنها افراد ناغل بلکه حتی کارگران و کارمندان بازنشسته (عمدتا کسانی که در این دو سال اخیر بازنشسته شدهاند) نیز میتوانند مشمول مقررات قانون پاکسازی قرار گیرند:

"افراد بازنشسته وزارتخانهها و موسسات دولتی و وابسته به دولت نیز از حیث حرایم و خطاهای مذکور در این قانون که در زمان اشتغال مرتکب شدهاند مشمول این قانون میباشد."

مادهی ۸۵ میگوید:

"در صورتیکه مستخدم اداری بیروندهای در دادگاه اداری و نیز در هیاتهای پاکسازی سالم سازی باشد، بیروندهی اداری او بد هیاتهای بازسازی نیروی انسانی ارجاع خواهد شد."

بدیهست که بیروندهای "هیاتهای پاکسازی و سالم سازی" در اختیار "هیاتهای بازسازی نیروی انسانی" قرار دارد ولی بیروندهای دادگاههای اداری کارگران و کارمندان مبارز (در زمان شاه) نیز باید به "هیاتهای بازسازی نیروی انسانی" ارجاع شود. بیروندهای موجود این کارگران و کارمندان در دوایسر حفاظت و نیز سوابق مبارزاتی آنان از طریق آرشیوهای ساواک یا "مرکز اسناد انقلاب اسلامی" در اختیار آقایان قرار دارد. جاسوسان

و مفتشین و بیروندهسازان و ما موریسین ساواک اسلامی یعنی "گروههای تحقیق و بررسی" نیز البته به وظایف خود از طریق "جمع آوری مدارک و تشکیل پروندهی آنها"، "تحقیقات محلی"، "مصاحبه یا متهم" و غیره عمل خواهند کرد. "مستخدمین دولت" نیز "موظفند" کسه همکاران خود را لو بدهند (و گرنه کسه سر نوشت آنها دچار میشوند) و بدینگونه است که دستگاهی مخفی تر از دوایر حفاظت در کارخانهها و ادارات بوجود خواهد آمد و در آنجایی که دروازههای "تشدن بزرگ" فروریخته پایههای پیروزی نهایی انقلاب اسلامی بر روی آب بنا میشود!

مادهی ۶۰ لایحه، با اعتقاد به کامل و جامع بودن این ابزار سرکوب فاشیستی یعنی "لایحهی قانونی بازسازی نیروی انسانی"، بخوبی مشخص میدهد که دیگر نه تنها بسد قوانین پاکسازی و سالم سازی "جمهوری اسلامی" بلکه حتی به "قوانین دادگاههای اداری" رژیم مشهور شاه (که تا این حد کامل و جامع نبودهاند)، نیازی نیست:

"کلیهی قوانین پاکسازی و سالم سازی و قوانین دادگاههای اداری و مقررات مغایر با این قانون لغو و منسوخ کلیهی ارگانهای بازسازی نیروی انسانی که بر اساس این قانون تشکیل شدهاند، منحل میباشد."

بالاخره در مادهی ۶۶، آخرین مادهی این لایحه میخوانیم:

"نیروهای نظامی و انتظامی و وزارت دادگستری مشمول این قانون نخواهند بود."

زیرا که جمهوری اسلامی برای دستگاههای سرکوب خود یعنی "نیروهای نظامی و انتظامی و وزارت دادگستری" (چرا که "دادگستری" یا دادگاههای انقلاب اسلامی، بطوریکه تاکنون شاهد بوده ایم، جزء مکمل سایر دستگاههای سرکوب رژیم بشمار میرود)، برنامههای مفصل جداگانه ای دارد.



بطوریکه ملاحظه شد، "لایحهی قانونی بازسازی نیروی انسانی و وزارتخانهها و موسسات دولتی"، از هر نظر دقیق و حساب شده است و بدون تردید، دارای نکاتی تکامل یافته تر از طرح تشکیلات دوایر حفاظت ساواک میباشد. و بخوبی پیداست که چنین طرح دقیق و کامل و همه جانبه و از همه نظر حساب شده ای نمیتواند از مغزهای علیسطل حاکمان ناتوان و بی کفایت کنونی (کسه عرعدی بستن بیندهای غیبا نشان را ندارند) تراوش کرده باشد.

رژیم جمهوری اسلامی در تهیهی این لایحه، علاوه بر استفاده از طرح تشکیلات دوایر حفاظت و عملکرد این دوایر در کارخانهها و ادارات و تجربیات بیست و چند ساله ساواک، مسلما از طرحهای دستگاه سرکوب

رژیم های فاشیستی جهانی ( که قطعاً این طرحها در آرشیوهای ساواک یا مرکز اسناد انقلاب اسلامی موجودند ) و کارشناسان برجسته ای ساواک و از مشاوران غیرمکتبی حزب جمهوری اسلامی و "ساواما" نیز فراوان استفاده کرده است .

"لایحه قانونی بازسازی نهضت سروری انسانی... " سرآغاز ایجاد شبکه های مخسوف سازمان یافتگی پلیسی فاشیستی در کارخانه و ادارات است و بخوبی پیداست که رژیم جمهوری اسلامی، با تاکید کارشناسان ساواکی و مشاوران غیرمکتبی، بالاخره تابع شده است که با سرکوشی و حیسانه ای عکس العملی و سازمان نیافته، بمقصود اصلی خود نخواهد رسید .

مسئله این نیست که امکان مادی تحقق اجرای چنین طرح فاشیستی وجود دارد یا نه و باز مسأله این نیست که "بازسازی نیروی انسانی از همانجا آغاز میکند که دوایرحفاظت ساواک شاه از هم پاشیده شد . مسأله ی مهم، برای رژیم جمهوری اسلامی، اینست که فعلاً تسلسل اسناد اختیار دارند؛ یک طرح کامل و دقیق و همد جانبه و با تمام ریزه کاریهاست آن که یک رژیم فاشیستی، اگر بتواند، بسازد برای سرکوب کارگران و سایر زحمتکشان سوسیال سخت نیازمند است . و با در دست داشتن این طرح، بنا به آن عمل معروف، برای رژیم جمهوری اسلامی، در هر مرحله شخصی درست است و در مورد تحقق آن در هر مرحله، البته با پیوستن خوایش را بسند و آرزویش را بگور ببرد . \*

توضیحات

(۱) "موارد غیرقانونی" تحصن ها، اعتمایات و تظاهرات، که در "بازسازی نیروی انسانی" بکرات تکرار میشوند، از شبکه های جالسی این لایحه و تمهیدهای از دغلیازی و رسالت کاری رژیم جمهوری اسلامی است . با توجه به این که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ذکر از تحصن ها و اعتمایات نشده، با توجه به اینکه شورای انقلاب بدقیقات تحصن ها و اعتمایات را ممنوع و غیرقانونی اعلام کرده و با توجه به اینکه رهبران جمهوری اسلامی، تحصن ها و اعتمایات را مخالف اسلام دانسته اند، آیا مکتب موارد قانونی تحصن ها و اعتمایات

نیز میتواند وجود داشته باشد؟ از طریق دیگر، مفهوم مخالف، "موارد غیرقانونی" تحصن ها و اعتمایات و تظاهرات "موارد قانونی تحصن ها و اعتمایات و تظاهرات

میشود، چگونه ممکنست قانون اساسی جمهوری اسلامی، مصوبه های شورای انقلاب، فرمانات رهبران جمهوری اسلامی، امری را غیرقانونی اعلام کنند، ولی یکی لایحه قانونی همین جمهوری اسلامی، چندین بار تلویحاً و عملکرد همین رژیم، همواره آن امر را بگونه ای مجویز کند؟

برای حل این معما و روشن شدن قضیه لازمست یکی دو مثال بزنیم:

وقتی که چندین ده نفر از دانشجوان و غیر دانشجویان وابسته بد حزب جمهوری اسلامی در فروردین ماه ۱۳۵۹، در فروردین ماه ۱۳۵۹، سازمان مرکزی دانشگاه شیراز را اشغال میکنند این از موارد قانونی تحصن

است. ولی اعتراضات چندین هزار دانشجویمان همین دانشگاه به این امر، "از موارد غیرقانونی تظاهرات" محسوب میشوند. تحصن دانشجویان انقلابی در تهران و شهرستانها در گذشته تا و هدایت عالی، در همان تاریخ، "از موارد غیرقانونی تحصن" است ولی یکی جمعی جماعتاران و ۳۰ بدستان تهران، از موارد قانونی تظاهرات و اعتراضات

راه پیمایی ها و تظاهرات موافق رژیم، در هر روز و هر ساعت و در هر جا، همواره قانونی است ولی راه پیمایی هستن و تظاهرات کارگران و سایر زحمتکشان، نیروهای انقلابی و سایر نیروهای مردمی، عملاً در همه حال "از موارد غیرقانونی تظاهرات" است .

اعتصاب توام با اعتراضات تحصن از وابستگان به حزب جمهوری اسلامی در چندین سال پیش بمنظور انحلال شورای کارگران کارخانه های ماسین سازی شیراز، از موارد قانونی اعتصاب است ولی اعتصاب توام با اعتراض دوران کارگر همین کارخانه برای حفظ دستاوردهای خون "از موارد غیرقانونی اعتمایات"

از این موارد غیرقانونی "موارد قانونی" دهها هزاران نمونه در این دو سال اخیر میتوان ارائه داد که آخرین آنها همین چند روز پیش در دبیرستانهای خوارزمی مشاهده شد که اشغال چندین از وابستگان رژیم بنام "گانون توحید" از موارد قانونی تحصن بود و اعتراضات یکپارچه دانشجویان موزان و خاشاوندهای آنها در تعطیل این دبیرستانها "از موارد غیرقانونی تظاهرات و اعتراضات" .

(۲) البته به استثنای مواردی که در صورت لزوم پرونده را... به مراجع و دادگاههای دیپلاک ارسال میکنند (ماده ۴۱)

(۳) یکی از این دبیران حزب منظمی رستاخیز در سطح استان "سعنی آقای سعیدمحمد کیاوش (که اسناد آن فعلاً در نشریات چاپ انتشار یافت) مدیرکل سابق آموزش و پرورش در جمهوری اسلامی، فعلاً نماینده ای هواز در مجلس شورای اسلامی است .

(۴) حجت الامام دکتر باهنر، چهار ماه قبلاً ضمن مباحثه ای با خبرنگاران اعلام کرد: "جلسه سوابق دقیق با کماری را اعلام میکند (منظور لایحه قانونی بازسازی نیروی انسانی" است که اکنون در دست ماست) . او در همین مباحثه گفت:





## ۱۷ اسفند (۸ مارس) روز جهانی زن را گرامی داریم

۷۱ سال پیش در کنفره سرابری زنان سوسیالیست کشورهای مختلف چهار پر کپشهاک به پیاسا مبارزات فخرمانانه زنان یک کارخانه پیراهن دوزی در نیویورک در روز ۱۷ اسفند (۸ مارس ۱۹۰۹)، این روز را به نام روز جهانی زن نامگذاری کردند تا پیام آور روزی باشد که همه گونه ستم و استیغای طبقاتی از بین رفته و زنان و مردان دوشادوش یکدیگر بدون کوچکترین اساس برتری طلبی جای خود را در جامعه باز یابند.

رژیم سرکوبگر و وابسته محمدرضا شاهی، سالهای سال تمامی کوشش خود را بکاربرد تا از بزرگداشت این روز در ایران جلوگیری کند، رژیم شاه حتی بجای آن، روز ۱۷ دین، روز کشف حساب اجباری در زمان رضاخان، را بعنوان روز زن اعلام نمود. رژیم می کوشید تا علم کردن سازمانهای فرمایشی زنان و جمع کردن عده ای از زنان رجال و اشراف در سازمان همزمان باشکوه و اعدام انقلابیون زن، باجنجال و هیاهو و با برگزاری مراسم و کنفره های فرمایشی چهره عمیقاً ارتجاعی خود را در پشت پرده ای از عوامفریبی و ظاهرسازی پنهان سازد، بدون اینکه قادر باشد کوچکترین گامی در جهت بهبود شرایط و زندگی زنان زحمتکش بردارد.

اما زنان مبارز ایرانی که خلسرغم تمام این تمهیدات، نقش خرابکارانه، این تبلیغات را در شخصیت خویش بازشناخته بودند، با شرکت فعال در مبارزات تنوعه ای سالهای ۱۳۵۶ - ۱۳۵۷، نقش موثری در سرنگونی رژیم شاه ایفا کردند. با این تصور که با سرنگونی رژیم شاه، روابط ستم شاهی نیز از زمین مارخت بر بسته و روابط نوین جایگزین آن گردد، آغاواهی بودن این انتظار بسیار زودتر از آنچه تصور میرفت عیان گردید.

رژیم جمهوری اسلامی از اولین روزهای غمخوارت و در حالیکه هنوز خون شهیدان قیام بهمن بر اسفالت خیابانها باقی بود، اولین اقدام خود را در سلب حقوق دمکراتیک زنان اعلام نمود؛ در روز دوشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ دفتر آیت الله خمینی اجرای قانون حمایت خانواده را متوقف کرد و چند روز بعد "امام امت" اعلام نمود که:

"زن در اسلام حق طلاق دارد، به شرطی که در وقت ازدواج شرط کند، بنابراین این اظهارات آیت الله مهدوی کنی رسماً اعلام کرد که:

"چون طبق مقررات اسلامی حق طلاق با مرد است و قانون حمایت خانواده به امر آیت الله خمینی منافی میباشد، لذا طلاق از طرف زوج بلامانع است، در پی این دستور العمل چندماه بعد از ازدواج برای زنان از ۱۸ به ۱۳ سال تقلیل یافت. اما این هنوز از نتایج سخر بود، بزودی اقدامات گسترده برای برای سلب حقوق زنان کم کم به تمام زمینه های اجتماعی گسترش یافت، زنان بسیاری تنها بجرم زن بودن از کار بیکار شدند، حجاب برای زنان شاغل اجباری شد، زنان از قضاوت منع شدند... بالاخره قانون اساسی ارتجاعی جمهوری اسلامی، با تمام کوششی که تدوین کنندگانش برای پوشیده نگهداشتن واقعیات مستتر در سطوح پیکار برده بودند، بعنوان سند رسوایی همیشه حاکمه برای نقی حقوق اجتماعی زنان، با رای ۹۹ در عده "آیت مسلمان" به تصویب رسید، از این پس با قانونی شدن اقدامات ماحیان قدرت، سرکوب مبارزات زحمتکشان و از جمله زنان اعماد جدیدی یافت، اخراج از کار، تحمیل حجاب اجباری به بیانه، "انقلاب اداری"، نقی حقوق زنان در

خانواده قانونی شد و بالاخره با تدویر قانون صدمردمی جدیدی خورا عالی قضایی تحت نام " لایحه" قضا و مقررات آن" به این تصویفات فاشیستی بعد جدیدی داده شد.

نگاهی به اقدامات رژیم جمهوری اسلامی در مورد زنان ، ستواند به آسانی نشان دهد که آنچه در این دو سال اتفاق افتاده ، در مابین و مضمون با آنچه که در دوران حاکمیت آریامهری انجام شده تفاوت اساسی ندارد ، هر دو رژیم میکوشیدند و می کوشند از زنان غروسکاسی بسازند که فقط در ظاهر با یکدیگر تفاوت دارند . یکی بزک کرده و آلامد ، و دیگری با حجاب و پوشش اسلامی ، ولی هر دو بدور از فعالیت اجتماعی و رانده شده به کنج خانه ، بعلاوه رژیم جمهوری اسلامی سبب ما شد سلف آریامهری از اعلام روز ۸ مارس بعنوان روز جهانی زن ایما داشته و برای مقابله بیا مبارزات زنان روز دیگری را بعنوان روز زن اعلام نموده است .

آیا این امر انقلابی است ؟ آیا اتفاقی است که رژیم ستمگر زن رانیه عنوان موجودی درجه دوم پنداشته و تمام سعی و کوشش برای خارج کردن او از محدوده فعالیتهای اجتماعی است ؟ آیا این امر خود نشان از وحشت آنان از رشد آگاهی زنان و شرکت آنها در مبارزه اجتماعی ندارد ؟ آیا تا کنون زحمتکشان جهان ، تاثیر مبارزات زنان در جنبشهای انقلابی را کم تجربه کرده اند ؟ بدون شرکت زنان هیچ جنبش انقلابی به پیروزی نخواهد رسید "

آری - این واقعیت را تاریخ بارها اثبات رسانده است - چه فراوانند زنان زحمتکش که بدست مزدوران سرمایه به تهاوت رسیده اند و چه انبوه اند زنان کارگری که جان خود را در راه دفاع از آرمان کمونیسم فدا کرده اند .

با دفاع فعال از حقوق اجتماعی زنان ، با کوشش برای بالارفتن آگاهی زنان زحمتکش و محروم اجتماع ، و با شرکت فعال در مبارزات آنها ، باید زنان انقلابی تاریخ را پاس داریم . و ادامه دهندگان راستین راهشان باشیم .

# آزادی زنان معیار آزادی جامعه است

## سازمان وحدت کمونیستی

### رزمندگان ...

داده ایم تا این اعلام مواضع جدید در قبضه انقلاب ایران بزور دهنوا هم کرد .  
(۲) رجوع کنید به "تحتی پیرامون تئوری انقلاب ب" و "انقلاب دموکراتیک یا سوسیالیستی"  
(۳) قابل توضیح است که "ساحت اقتصادی - اجتماعی ، یا سیستم اقتصادی - اجتماعی" با شکل بندی اقتصادی - اجتماعی ... مضمون واحد و یکسانی ندارند (و) (عبارتند از مرحله ای ارتکاب جنات اجتماعی که یک توسعه تاریخی جامعه را که منتهی بپرونده تولید معینی باشد ، تعیین میکند" (اسطوانات ... ص ۱۲)



۱۱ اردیبهشت شماره ۲۱ ، خبرنامه کارگری سازمان وحدت کمونیستی منتشر شد . مطالب این شماره :

- آموزش سیاسی - قسمت دوم : کالا
- اعتراض کارکنان شرکت نفت و ...
- اخبار ...
- کارگران مبارز : با اتحاد خود به افشای هر چه بیشتر انجمنهای اسلامی فرمایشی بکوشیم .
- سود ویژه و عملکرد دولت نسبت به آن

در حاشیه...

اعراب یا خلق عرب فلسطین در آن زمان، افکار عمومی در کشورهای عربی نمیتوانست وجود سربازان امپریالیستی را در خاک اردن پذیرفته و تحمل نماید. در آن زمان بسیاری امپریالیستها همچنین این امکان و جسد بود نداشتند تا از سربازان عرب برای سرکوبی رزمندگان فلسطین استفاده نمایند. از اینرو بهترین بدیلی را که امپریالیستها در اختیار داشتند این بود که از مزدورانی استفاده نمایند که نه عرب باشند و نه به کشورهای امپریالیستی تعلق داشته باشند. در آن زمان (سال ۱۹۴۵) این وظیفه را چند هزار مزدور پاکستانی به رهبری ژنرال خود فروخته‌های بنام ضیاء الحق بر عهده گرفتند. (در زمان زمانمداری ژنرال یحیی خان) و بدرستی که ضیاء الحق و مزدوران پاکستانی با کشتار و قتل عام انتلاسیون فلسطینی در پستیهای از ملک حسین، سرسپردگی خود به امپریالیسم و ارتجاع جهانی را بخوبی بشیوت رساندند.

ژنرال ضیاء الحق که در آن زمان ژنرال کمنا می بیش نبود توانست با کشتار مبارزین فلسطینی به امپریالیستها نشان بدهد که در مواقع لزوم میتواند ژاندارم و مزدور مطمئن برای منافع آنها در منطقه‌ی خاورمیانه باشد. وی که با سرنگون ساختن بوتو و سرانجام اعدام او توانست به مقام ریاست جمهوری پاکستان برسد، هم اکنون بعنوان فیصل شاه ایستاد دولت و ارتش پاکستان قادر است این نقش را به وجه بهتری ایفا نماید. بخصوس با توجه به اسلامی بودن پاکستان (پاکستان در واقع اولین جمهوری اسلامی است) و بنام اسلام بود که پس از استقلال هند از آن کشور جدا گردید. ضیاء الحق و مزدوران زیردست او میتوانند نقش بسیار مهمی را در کشورهای منطقه که عموما اسلامی هستند ایفا نمایند. ارتش و نیروی هوایی نسبتا ورزیده‌ی هند، پاکستان و تراکم جمعیت در آن کشور اینکار را بمراتب برای ضیاء الحق، اربابان وی و مرتجعین منطقه ساده‌تر میسازد. از اینرو و در انطباق با شرایط موجود در جهان امپریالیسم است که ضیاء الحق پاکستان را به بزرگترین صادر کننده‌ی مزدور به جهان سوم تبدیل کرده است. نیروهای ارتش پاکستان هم اکنون به تعلیم ارتشهای مختلفی مشغول هستند و پاکستان مزدوران بسیاری را به آن کشورها (مشده، مادرا ورمیانه) گسیل داشته است. مثلا، هم اکنون بیست هزار مزدور پاکستانی در عربستان سعودی بسر میبرند و از حاکمیت خانواده‌ی این سعود و منافع امپریالیسم در آن کشور پشتیبانی میدمایند. قرار است چند هزار سرباز مزدور دیگر نیز از پاکستان به آن بیست هزار تن بیوندند. و هنوز مزدورانی که همراه ضیاء الحق در سال ۱۹۴۵ پاکستان را به قصد اردن ترک نمودند به کشور خود بازنگشته‌اند. بنا به گزارش

موسسه مطالعات استراتژیک هندوستان، اکثریت نیروی هوایی و نیروی زمینی شیخ نشین ایویتی در دست ارتش پاکستان است. و پاکستان با بسیاری از کشورهای نفت خیز منطقه قراردادهای نظامی منعقد کرده که در ازاء دریافت پول سربازان آنها را تربیت کرده و به آن کشورها گسیل دارد. این طرحی است امپریالیستی، و بنظر میرسد در ادامه‌ی دکتربین نیکسون و نقش ژاندارمینی مزدوران سرسپرده در کشورهای تحت سلطه باشد. بنا براین، در این طرح امپریالیستی، اولاً "امنیت" کشورهای آسیب پذیر نفت خیز حفظ شده و با دفاع از حکام این کشورها از منافع امپریالیستها نیز پشتیبانی میگردد. ثانیاً، این محافظت بدون نیاز به نیروهای امپریالیستی و به کمک ارتش تقریباً خودی (یعنی اسلامی) انجام میشود که خمی را بر نمی انگیزد. ثالثاً، از خوان یخمای نفت بهره‌ای میبرد و ژنرال ضیاء الحق نیز قادر خواهد بود تا با پول نفت کشورهای منطقه از منافع امپریالیستها در منطقه پشتیبانی نماید. چه معامله‌ای برای امپریالیستها، شیوخ و طبقات حاکم کشورهای تولید کننده‌ی نفت و جناب ضیاء الحق از این بر سودتر؟

لایحه قانونی...

"تعمیه لازمست که با دقت همراه باشد لازم به تذکر است که در زمان تشکیل هیاتهای پاکسازی، چند گروه غیرقانونی هم تشکیل شد و دست به تصفیه زد و بدون اینکه رعایت اصول اسلامی را بنمایند، بعنوان مثال، افرادی را که به اتهام حقوبت در حزب منصور ستا خیز تصفیه کرده‌اند. در حالیکه این عده با الیجار عضویت این حزب در آمده و پس از عقوبت هیچگونه وعالتی نداشته و پیش و بعد از انقلاب، کاملاً در حدت انقلاب بوده‌اند ولی دیده شده‌مین افراد پاکسازی شده‌اند" (کیهان ۲۴ مهر ۵۹)

(۵) در مقابل سئوالات کتبی و شفاهی برای استخدام مخفیانه‌ی بین سی تا صد هزار (روایات مطبوعات رسمی در این زمینه متفاوت است) معلم جدیداً آموزش و پرورش به جای دهها هزار معلمین پاکسازی شده و نیز در مقابل نمونه‌های سئوالات کتبی و شفاهی در مورد معلمین شاغری وزارت آموزش و پرورش (که در نشریات مختلف چاپ شده و مورد افشاکری قرار گرفته‌اند)، در زبان فارسی کلمه یسار عبارتی نمیتوان یافت که ابعاد مخوف آن را بنمایش بگذارد. در این زمینه، "تفتیش عقاید قرون وسطایی"، چه عبارت نارسی!

# در حاشیه رویدادها

## مزدور امپریالیسم، میهمان دولتمردان جمهوری اسلامی

در رسیدن آنها همانند ایران، برزیل، کسری (صوبی...) تقسیم نمود. نگاه‌های به نطق‌های نیکسون در سال ۱۹۶۹ و گزارشات کیسینجر و ملوین لرد (وزیر دفاع نیکسون) به سنای آمریکا در آسفال این دکترین را خوبی روشن میسازد. بنا بر این، از جمله سیاست‌های این دکترین، محول ساختن بخشی از مسئولیت‌های امپریالیسم آمریکا و لیکر کشورهای امپریالیستی به برخی از اقمار آنها بود. طرح ویتنامی کردن جنگ ویتنام، که چیزی جز خروج سربازان متجاوز آمریکایی و جایگزین ساختن آنها با مزدوران ارتش دست نشاندهی ویتنام جنوبی نخبه‌ریزی ژنرال سو و ژنرال کی نبود، در واقع تبلور دکترین نیکسون در جنگ ویتنام بود. البته تنها سربازان مزدور ارتش ویتنام جنوبی نبودند که باس "اعتحار" بزرگ نا امل شدند. چیه پس از ۱۹۶۹ این افتخار تصب مزدوران دیگری نیز شد. سربازان ایرانی در جنگ ظفار (عمان) سربازان تایلندی در جنگهای آسیای جنوب شرقی، سربازان مراکشی در زنگبر و...

امپریالیستها در سال ۱۹۷۰ در اردن نیز از طرح "ویتنامی کردن" و بخاطر نجات تنجاج و تخت ملک حسین، که در امر مبارزات استقلال پس فلسطین به مظطره افتاده بود، استفاده نمودند. چه در آن زمان امپریالیستها قادره بیاده کردن نیرو برای پشتیبانی از ملک حسین بودند. عبارت دیگر، به سبب همسنگی

در هفته‌ی گذشته همگنی از حاشیه‌کنفرانس سران اسلامی در طائف برای مباحثگری بین دولتهای ایران و عراق حائمه دادن به جنگ به ایران آمدند. سردمداران رژیم که در سانس و هم اکنون هر گونه مذاکره با امپریالیسم یا نمایندگانش را "مردود" می‌شمارند. گناه بیگانه، و بخصوص در زمانیکه این نمایندگان در پوششهای عوام فریبانه‌ای نظیر "هیات نمایندگی کنفرانس اسلامی" قصد مذاکره داشته باشند، به آن رضایت می‌دهند. حتی اگر مذاکره کنندگان دست نشاندهگان شناخته شده‌ای همچون ضیاء الحق باشند.

برای آشنایی بیشتر با این عامل امپریالیسم، شمهای از اقدامات وی را در جهت خدمت به منافع اربابان دکریپکنیم. خصوصاً اینکه وی رئیس جمهور اولین "جمهوری اسلامی" در جهان نیز هست



با توجه به تجربیات تلخ آمریکا در حوضان جنگ ویتنام، و با توجه به تغییرات اقتصادی، سیاسی و نظامی در کشورهای امپریالیستی و در مناسبات میان آنها، امپریالیستها در سال ۱۹۶۹ یعنی آغاز زمانمداری ریچارد نیکسون در آمریکا، برنامه‌ای را که توسط همسری کیسینجر طراحی شده بود (دکترین نیکسون) در بوته‌ی آزمایش قرار دادند. دکترین نیکسون را میتوان بیابکر: (۱) تنزل همونی مطلق امپریالیسم آمریکا به یک همونی نسبی در میان امپریالیستها؛ (۲) بازسازی اقتصادی کشورهای امپریالیستی اروپای غربی و آمریکا - نیم زاپس به کمک برنامه‌ی مارشال آمریکا و برای جلوگیری از انقلابات سوسیالیستی در آن کشورها انجام شده بود؛ (۳) بهم بستگی و ادغام اقتصادی میان کشورهای به فطنت امپریالیستی برهبری امپریالیسم آمریکا؛ (۴) موازات آن هنکاریهای سیاسی میان آن کشورها؛ (۵) ظهور چین توده‌ای بهمانه‌ی یک قدرت قابل ملاحظه؛ (۶) ظهور کشورهای سستاد قدرتمندی در میان کشورهای تحت سلطه، بحساب آوردن و بر اساس این شرایط، کیسینجر بحثی بگی از بزرگترین ایدئولوگهای امپریالیست در عمل دریافته بود که در این مرحله از تاریخ جهان امپریالیسم، باید مسئولیت‌های امپریالیسم آمریکا در دوران جنگ سرد را میان نماینده کشورهای امپریالیست و برخی از نو مستعمرات

→

**هفته‌نامه**

**رهائی**

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی